گفتند و بروایت ابن ابی عبد الله بن مسلم در جواب گفت یا مردم چه گویند که ما بزرگ و وفای خود را
و بنی عم خود را که هرگز بی ایشان نمانده و اگذاریم تیر با ایشان نیندازیم و شمشیر و نیزه بکار نبریم تا ایشان
را چیره و مسلط بخدا هرگز چنین نکنیم مگر جان خود را و مال و عیال خود را بفدای تو خواهیم
کرد تا هر چه بر سر تو آید بر سر ما نیز آید فَقَبَّحَ اللّٰهُ الْعَيْشَ بَعْدَكَ پس مسلم بن عوسجه برخواست و گفت نَحْنُ
نُخَلِّيكَ وَنَنْصَرِفُ عَنْكَ وَقَدْ أَحَاطَ بِكَ هٰذَا الْعَدُوُّ آیا دست از تو برداریم و برویم و تو را در میان
این گروه خون خوار بگذاریم نه بخدا قسم هرگز خدا مرا بدین حال نبیند بخدا قسم دست برنمیدارم تا نیزه
خود را در سینه دشمنان فرو برم و تا قائمه شمشیر در دست منست با دشمنان تو جنگ میکنم و که
صلاح نیاید هر آینه بخدا قسم با سنگ صحرا با ایشان جهاد خواهم تا خداوند جلیل را ملاقی شوم که حفظ غیب
پیغمبر او را کردیم و از تو جدا نمیشویم تا جان خود را در برابر تو فدا کنیم پس سعید بن عبد الله حنفی برخواست
و گفت هرگز از تو جدا نمیشویم و تو را نمیگذاریم تا خدا داند که وصیت پیغمبر را در حق تو حفظ کرده ایم آن
وَاللّٰهِ لَوْ عَلِمْتُ أَنِّي أُقْتَلُ ثُمَّ أُحْيَا ثُمَّ أُحْرَقُ ثُمَّ أُذَرُّ وَيُفْعَلُ بِي سَبْعِينَ مَرَّةً مَا فَارَقْتُكَ
کشته میشوم و زنده میشوم پس مرا میسوزانند و خاکستر مرا بباد میدهند هفتاد مرتبه و تو جدا نمیشوم
فَكَيْفَ وَإِنَّمَا هِيَ قَتْلَةٌ وَاحِدَةٌ پس چگونه دست برمیدارم و حال آنکه یک کشتن است و بعد از آن سعادت
ابدی که منتظر منست پس زهیر بن قین برخواست و گفت اگر دنیا همیشه از برای ما باقی باشد کشتن دشمن
تو را بهتر میدانیم از آنکه ما را بگذاریم چگونه دست از تو برداریم و حال آنکه یک دار فانی بیش
نیست وَاللّٰهِ يَا ابْنَ رَسُولِ اللّٰهِ إِنِّي لَوَدِدْتُ أَنِّي قُتِلْتُ ثُمَّ نُشِرْتُ أَلْفَ مَرَّةٍ وَأَنَّ اللّٰهَ يَدْفَعُ بِذٰلِكَ الْقَتْلِ
عَنْكَ وَهٰؤُلَاءِ الْفِتْيَةِ مِنْ إِخْوَانِكَ وَأَهْلِ بَيْتِكَ بخدا قسم که دوست میدارم که من کشته شوم و زنده
شوم باز کشته شوم و زنده شوم تا هزار بار و خدا دفع نماید باین کشته شدن من از تو و اهل بیت تو
ظلمه را پس بریر بن خضیر همدانی برخواست و گفت یا ابن رسول الله خدا بر ما منت نهاده که در پیش
روی تو جهاد کنیم و اعضای ما پاره پاره شود تا جد بزرگوارت در قیامت شفیع ما باشد و بالجمله
از انصار فرزندان حسن و حسین خود را بیان فرمودند و بروایت ابن طاوس محمد بن بشیر حضرمی
رسید که پسر او در یکی از دهنه های روم اسیر کرده اند اظهار رضا کرد و لکن گفت میخواستم که او را
اسیر کنند و من زنده باشم سید الشهداء علیه السلام این را شنید و فرمود خدا تو را رحمت کند سعید
ارکدین تو برداشتم برو و فرزند خود را فکاک کن و ... کفار او را ... تا ... کنند
الشهداء حتی آنکه ... فرزندان ... زندگی مرا پاره پاره کنند ... تو ...

جامه قیمتی باو دادند که هزار دینار ارزش داشت فرمود که بپسر خود بده که برادر خود را با آنها فدا
نماید و بچند روایت انتساب آن جهان و قوت ایمان و یقین اعداد نمند از اکرام عالمیان ممتاز بودند
مشاهده فرمودند ایشان را با ایشان نشان داد شوق و دوق ایشان بنوشید باده شهادت از
جام سعادت زیاد کردید و بروایت شیخ مفید از سید الساجدین علیه السلام مرویست که حضرت
در آن شب امر فرمود که خیمهای حرم محترم را نزدیک یکدیگر زدند طنابهای آنرا از یکدیگر بگذرانند
بردند تا راه تردد مسدود گردد و بر دور آنها خندقی حفر نمودند تا از هجوم پر کنند و امر فرمود
فرزند مظلومش علی اکبر را که با جمعی رفته مشکی چند آب بیاورند آن والا مقام با بیست سوار
و بیست پیاده رفتند و با نهایت خوف مشکی چند آب آوردند حضرت فرمود که از این آب شاید که
این آخر نوشیدن شما است غسل کنید و جامهای خود را بشوئید که کفن شما خواهد بود اما چه گویم از
جامها بیکه پوشیده بودند و بجای کفن خود اختیار کرده بودند در روز عاشورا با اینکه از چوب بی
و شمشیر و ناوک تیر پاره پاره شده بود و بخون و خاک آغشته شده بود آنها را از آن شهیدان انتظار
کردند و از بدن پاره پاره ایشان کندند آن ابدان لطیفه و اجساد شریفه و اعزان و بر هنه بر
روی خاک انداختند تا از شدت حرارت آفتاب پژمرده گردیدند یا بَنِی الْجُسُومُ الْعَارِیَاتُ عَلَی الثَّرَی
مَا سَتَرَهَا الْأَمْثَالُ غَیْرَ بَدَنِهَا و مادرم بفدای آن بدنهای برهنه باد که روز مبارز افتاده بودند و بر تنها
بود آنها را الا غبار و خاک یا بَنِی الْجُسُومُ الضَّائِعَاتُ وَحِیدَةً مَا أَنْتُمُ الْأَوْحَشُ فِی الْبَرَارِی
و مادرم بفدای آن بدنهای شریفه که آنها را ضایع گذارده بودند و اینسی نبود ایشان را مگر وحشیان
صحرا و در آن شب اصحاب آنحضرت همگی در خیمهای خود مشغول عبادت بودند و صدای عبادت آنها از
آن لشکر سعادت اثر در بلند بود مثل صدای مگس عسل که وقتی از لشکر مخالف شنیده شد که
با اینکه چگونه عبادت کنیم بروایت ابن طاوس سی و دو نفر از لشکر مخالف بشرف حضرت ملحق شدند
و سعادت ملازمت اختیار کردند و آنحضرت در خیمه خود رفته مشغول برای عبادت گردید گاهی
در رکوع و سجود گاهی در مناجات بود گاهی در تضرع و دعا و گاهی در تلاوت و گاهی مشغول تهیه
اسباب حرب بود و گاهی در غم فراق اعزه بکا بود اهل بیت آنحضرت و زنان و دختران آنحضرت
از اضطراب و تشویش نمیتوانستند که بر غریبی مظلومی آقای خود بگریند و گاهی فکر
اسیری و شکری خود بودند و اهل بیت آنحضرت شکر بکه نداشتند لا تَعْرِفُ بَعْضُهَا
بَعْضًا الا رسول الغریق حسین

وجلالت منخسف بی نور شد لا اشرقت شمس یوم صلوا فی غده شموس آل رسول الله فی کسف
خدا روشنی ندهد آفتاب روزی را که در جهان آفتابهای فلک رفعت جلالت از ضربت شمشیر
مخالفان بر زمین افتاد منکسف بی نور کردید سید الساجدین علیه السلام میفرماید در آن شب مرض
بر من مستولی بود عمه ام زینب خاتون بپرستاری من مشغول بود پدرم در خیمه دیگر بود نزد
آنحضرت بود غلامی آزاد کرده ابوذر و آنحضرت شمشیر خود را در دست داشت و آنرا اصلاح
مینمود در مقام یاس و ناامیدی از دنیای غدار و لقای شوق پروردگار بعضی این اشعار را میخواند
یا دهر اف لک من خلیل کم لک بالاشراف والاصیل من صاحب او قاتل قتیل والدهر لا یقنع
بالبدیل وانما الامر الی الجلیل وکل حی سالک سبیل یعنی ای روزگار ناپایدار اف بر تو
که هرگز وفا نکردی چه دوست با وجود بسیار صاحب وفا در هر شهر و دیار که بعضی او در آن چه کس بیدا
راضی نشدی و باز گشت همه بسوی خداوند جلیل است و هر ذی حیاتی لابد است سلوک طریقی که من
از آن سلوک مینمایم و از اولاد و مرتبه با سر مرتبه نگاه نمودم تا یافتم مرا از آن بزرگوار یافتم که بعین کرده
بمرگ خود و از زندگانی دنیا مایوس شد پس کرهه بر من زور آور شد و کاری نکرد و لکن خود را
نگاه میکردم که مبادا از آن دو دختران بی تابی کند و لکن دانستم که بی تاب شد اما عمه ام زینب
خواهر او این را شنید و چون زنان را جزع و اضطراب میباشد بیتاب شد و برجست و پای برهنه از
اضطراب جامه بر زمین میکشید تا بخیمه آن امام مظلوم رسید و شیون بر آورد و گفت وا ثکلاه لیت
الموت اعدمنی الحیوة ماتت امی فاطمة وابی علی واخی الحسن یا خلیفة الماضی وثمال الباقی
برادر کاش مرده بودم و این حالت را از تو نمیدیدم پدر و مادر و برادرم از دنیا رفت ای یادگار رفتگان
و پشت و پناه بازماندگان آنحضرت نظر باو کرد و دیده های خونبارش پر از اشک شد و گفت یا اخت
لا یذهبن حلمک الشیطان آنخواهر من آخر حلم و بردباری را پیشکش شیطان او خود را مدد نمود
از حد حلم و صبر بیرون کند و در وادی جزع و اضطراب افتد آنخواهر تو را اقطاعا لنام اکرما
میگذاشتند خود را بملکه عبا فکند و زینب خواتون گفت اغتصب نفسا اختصها بما فذاک اقرح لقلبی
واشد علی نفسی ایا بجزع و تعدی باین بلا مبتلا شده و راه چاره از تو منقطع شده و بصبر و تحمل
ناگوار مرگ ابا بدهد و شی این بر من سخت و دلها را بیشتر مجروح میکرداند پس طپانچه بر روی خود زد
و مقنعه از سر کشید و جامه صبر را چاک زد و بیهوش بر زمین افتاد آنحضرت بر سر او آمد و گفت یا اخت اتقی الله وتعزی بعزاء الله اعلمی ان اهل
ام اهل آب بر رخسار او زد بهوش آمد و گفت یا اخت اتقی الله وتعزی بعزاء الله اعلمی ان اهل

الارض يموتون واهل السماء لا يموتون انجواهر مینماید سپس خدا بترس و بقضای خدا راضی شو بلا
همه اهل زمین شربت ناگوار مرگ را مینوشند و اهل آسمانها باقی میمانند و بجز ذات مقدس الهی
همه چیز در معرض زوال و فنا است پدر و مادر و برادر همه از من بهتر بودند و شهید شدند و
رسول خدا اگر اشرف خلایق بود از دنیا رفت و او را بسیار نوازش و موعظه فرمود و دلداری داد پس فرمود
انجواهر نور را قسم میدهم که چون مرا کشتند صورت خود را خراش مده و چاک مکن و واویلا و وا ثبورا
مگو از این قبیل وعظ فرمود پس او را آورد تا در نزد من نشانید و رفت بسوی اصحاب و ایشان را امری
چند کرد و رفت در جای خود و بعضی از انجناب استفاده میشود که انجناب را شب چشمهای مبارکش
بخواب نرفت و پیوسته مشغول بتضرع و دعا و نماز و استغفار و عبادت خداوند جبار بود و هم چنین
اصحاب انجناب نیز خواب نکردند گاهی مناظره میکردند و اهل بیت انحضرت را دیدند و راه بیابان را پیمودند
میپیمودند و میگریستند و گاهی شوق لقای پروردگار و شوق مقامات سید ابرار بنظر میآمدند
و بیدار میشدند بلی در وقت سحر آن سرکرده سالکان طریق حق بر سبیل انحضرت خواب بود اشفته
خواب بیاسا شد فرمود انجواهر میدانید که در خواب چه دیدم گفتند یا ابن رسول الله انچه در خواب
دیده بیان فرما فرمود رأیت کأن کلابا قد شدت علی لتنهشني در خواب دیدم که سگان وحشی
حمله آوردند بمن میخواستند مرا پاره پاره کنند و یعنی اکلب یقع رأیته اشدها علی و در انمیانه
سگ ابلقی بود که از همه شدتش بیشتر بود و میخواست مرا بدندان بدرد و گمان دارم از این قوم انکه
شهید میکند پس باشد و بعد از ان بدیدم جد بزرگوارم رسول مختار را با فوجی از ارواح مقدسه بزرگ
من آمدند و جد بزرگوارم فرمود یا بنی انت شهید آل محمد و قد اسبشر بک و اهل السموات و اهل
الصفح الاعلی فلیکن افطارک عندی اللیلة عجلا و لا تؤخرا بفرزند مظلوم من تو شهید
آل محمدی اهل آسمانها و متوطنان عالم بالا بشارت بآمدن روح مقدس تو دادند و همه منتظر تو میباشند
بعجل نما افطار امشب را نزد ما باشی و بشرابیطهور افطار نمائی و از عطش و تشنگی دلهره نبود
دیده انبیاء ملکی شیشه سبزی را خود آورده تا خون تو را از تو لبسان و شمشیر مخالفان بر زمین نریزد
ضبط نماید و عجلا اعلا بر یا بنت خواب من و قد اقتضا الامر و اقترب الرحیل من هذه الدنیا الاشک
و ذلک و کار من باخر رسیده و زمان کوچ این عاریت سرا نزدیک شده و شکی در این نیست که چون
انجناب را اصحاب انحضرت شنیدند همه از انم چه بر ایشان روی داد و چه حال بر ایشان وارد کرد
اذاه البلاء الحشر لا بل لیل عاشور انفجة الصور لا بل نفث مصدور آیا این شب شب چه است

قیامتست که اشوب عزا برپا است و این ظلمه زوله برجا است شب قیامت نیست بلکه شب عاشورا است
که در روزش بدنهای مقربان بارگاه اند را بیسر میکند و لنگر آسمان و زمین را از پا در میاورند و حرم
فاطمه علیها السلام را برهنه مینمایند یا این نفخ صور اسرافیل است که زلزله در عالم امکان و شورش در کون
فکان انداخته نفخه صور نیست بلکه نالهای غریبان کربلا و آههای اسیران رنج و عنا است که آسمان را
متزلزل و عالمیان را مضطرب نموده لیل بهم خسفت بدر الهدی اسفا واصبح الدین فیه کاسفا النور
امشب شبیست که بدر فلک هدایت منخسف و بنور کشته و دین پیغمبر صلی الله علیه و آله ماریان بنور
گردیده یوم بهم ذهبت ابناء لبین ما بین مقتول و ماثور امشب شبی است که در روز
از اولاد فاطمه علیها السلام زاید و ضمت کردند بعضی را طعمه شمشیر ابدار و بعضی را مثل کنیزان اسیر
کرده شتر سوار نمودند فای دمع علیهم غیر مهمل و ای قلب علیهم غیر مفطور نمیدانم کدام دیده
است که بر ایشان نگریند کدام دلست که از این غم نشکافد یا وقعة الطف خلدت الذنوب لنا
کانما کل یوم یوم عاشور ای واقعه کربلا چنان دردها داغی کذاشتی که گویا همه ایام و مصیبت
و زمان محنت قرار دادی یا وقعة الطف هل تاتین ای فتی او قعینه من لقیر و تقفر
ای واقعه کربلا آیا میدانی که چگونه عالی مقامی را پاره پاره و بخاک و خون آغشته نمودی هذا الحسین
قتیلا و من مصرعه یبکی له کل قلیل و تکبیر اینک بجان قلب رسول و جگر گوشه بتول است که او را بزمین
انداخته که هر یک نعره و فریاد و شیون و تکبیر و تهلیل بر او میکنند انا لله

مجلس در ربع جامع عاشورا

و انا الیه راجعون

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی انامنا من رحمته کفلین و انعم علینا من نعمته ثمین عظیمین و الصلوة و السلام علی
کاشف اسرار العالمین المقصود بایجاد النشاتین المخصوص بمقام قاب قوسین محمد سید
الکونین و شفیع المطاع فی الدارین و علی اهل بیته المصطفین و اوصیائه المجتبین و لا سیما قرة
عینه و ضرب بصوبه الشهید المقتول المقطوع الوجین الجوار الورید بن المعفر الخدین المخضب
الجبینین المفروع بالشفتین المقطوع الکفین سبط الغرسین الغراسین المبعد عن لحمه بین الظماء
لدی النهرین ابن الاذنین و العین و الفضة ابن الذهبین و الکواکب ابن القمرین و الرجاء الخارج
من البحرین مولانا ابی عبد الله الحسین علیه السلام و لعنة الله علی قاتلیه و غاصبیه لعنة مستمرة ما استمرت
النور و الکونین و ما استقام نظام العالمین و بعد فقد قال الله سبحانه فی کتابه العزیز یا ایها

الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ
وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ای گروه مؤمنان که ایمان آورده اید تقوی و پرهیزکاری الهی را
پیشه نمایید و ایمان آورید به رسول او که عطا نماید بشما خدا دو نصیب از رحمت خود و قرار دهد
بجهت شما نوری که بآن راه راست یابید در ظلمات و بیخشد شما را و خدا آمرزنده و رحم کننده است
بدانکه کفل حظ اوفر و نصیب اعظم را گویند و مراد از این دو نصیب بزرگ از رحمت نعمت دنیا
و آخرت میتواند بود و خلاص از نیران و دخول در دار جنان نیز مراد میتواند بود چنانکه بعضی از
مفسرین تفسیر کرده اند و علی بن ابراهیم و کلینی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که آنحضرت کفلین
از رحمت را بحسنین علیهما السلام تفسیر کرده اند و نوری که بآن در ظلمات بیمناک باشند را بجهت آن قرار
داده باشند علیهم السلام تفسیر فرموده اند و در روایت دیگر نور را بعلی علیه السلام تفسیر کرده اند که
ایشانند انوار مقدسه الهی که عالم را بنور وجود خود روشن کردند و طریق نجات را از طرق ضلالت
و شبهات امتیاز دادند و طریق معرفت را واضح و شیوه بندگی و خداپرستی را هویدا و لایح
فرمودند هر کس چراغ معرفتی روشن کرد از مشاعل معارف ایشان روشن کرد و هر کس لوای بندگی
افراشت از بیانات آن سفینهای نجات بود ایشانند شموس فلک خلافت و بدور سماء هدایت و نجوم
شبستان رسالت و مراکز دایره امامت و مصابیح فلاح امت و ایشانند کعبه غامره و قبله و حج فاخره
سبحانی عمود فسطاط علم و عرفان و باسط علم و ایمان ایشانند مصابیح انوار و مفاتیح اسرار و معادن
حکمت و مساکن برکت و منازل تقوی و معادن مدد احبار و ادهار و نواصیل اعصار اعلام العباد و منار البلاد
و مصابیح الظلام و مفاتیح الکلام و دعائم الاسلام هستند دریای معرفت الهی و واقف اسرار کلام سبحانی
و گنجینه و جواهر معادن مروت ایمة من الله یهدون بالحق و به یعدلون از حضرت امام رضا
علیه السلام روایت است در حدیث طویلی که میفرماید نحن نور لمن تبعنا و هدی لمن اهتدی بنا
و من لم یکن منا فلیس من الاسلام فی شیء ما ایم نور روشنی دهنده بجهت کسیکه پیروی نماید ما را
و راه نماینده از برای کسیکه هدایت یابد بما و کسیکه از ما نیست نصیبی از اسلام در او نیست بنا
فتح الله و بنا یختم و بنا اطعمکم و بنا امسک الارض و بنا یمسک السماء ان تزول
و بنا ینزل الغیث من السماء بما ابتدا کرد خدا و بما ختم مینماید و بواسطه ما نگاه دارد زمین را که نرود
برکت ما آسمان و زمین نگاه میدارد و بجهت ما بارش از آسمان میریزد و بواسطه ما شما را در دنیا

دریاها از غرق نگاه میدارد و در صحراها از زمین فرو رفتن باز میدارد و بدرستی ما منتفع میشویم
شما را در حیوة و مرگ شما در قبرهای شما و در نزد برخواستن از قبرها و نزد صراط و میزان و در وقت حل
شدن در بهشت مثلنا فی کتاب الله مثل المشکوة والمشکوة فی القنديل بل نور علی نور ما ائمه که
خدا در قرآن تشبیه کرده بچراغ پس نور دهنده که در قندیلی بوده باشد پس روشنی دهنده
فالمصباح محمد و نور علی نور علی و فاطمة یهدی الله لنوره من یشاء یهدی الله لولایتنا من
یشاء هر که را خدا هدایت مینماید بنور ولایت ما و کسیکه ما را دوست دارد سزاوار است که خدا او را
مبعوث نماید با روی نورانی نحن الانبیاء و نحن النور و الضیاء و بر این منوال است
آنچه وارد شده است در تفسیر این که یخرجهم من الظلمات الی النور و الذین
کفروا اولیاؤهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات که ظلمات را تفسیر بولایت ائمه جور و نور را
بولایت ائمه دین تفسیر کرده اند و کلینی از ابی خالد کابلی روایت کرده که از حضرت باقر علیه السلام پرسیدم
از تفسیر این آیه فآمنوا بالله و رسوله و النور الذی انزلنا حضرت فرمودند ای ابو خالد بخدا قسم نور
که خدا امر فرموده بایمان آوردن بآن ائمه از آل محمد صلی الله علیه و آله اند تا روز قیامت ایشانند بخدا قسم
نوری که نازل شده ایشانند بخدا قسم نور الله فی السموات و الارض و الله یا ابا خالد نور الامام فی
قلوب المؤمنین انور من الشمس المضیئة بالنهار و بخدا قسم که نور امام در دلهای مؤمنین روشن تر
میباشد از آفتاب تابان در روز بخدا قسم ایشان نورانی میکنند دلهای مؤمنین را و محجوب میباشد
نور ایشان از هر که میخواهد بدانکه اطلاق نور بر انوار مقدسه من جانب الحق مقرر میباشد چنانچه از این
حدیث و کثیری از اخبار میباید و ذکر آنها موجب تطویل است پس اگر ایشانند انوار مقدسه الهی که مستور
بحجاب بیب ابدان شده اند و شعاع انوار ایشان در دلهای مؤمنین تابیده و اگر حجاب برداشته شود خلایق
متحیر شوند از نور ایشان چنانکه ملائکه متحیر شدند از ابتدای امر چنانکه شیخ صدوق علیه الرحمه در کمال
الدین و علل الشرائع و عیون اخبار الرضا نقل کرده بسند خود از حضرت امام رضا علیه السلام که آنحضرت
از پدران خود از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که آنحضرت از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت
کرده که آنحضرت فرمودند که خدا خلق نکرد خلقی را افضل از من و گرامی تر از من حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
فرمودند که پرسیدم از آنحضرت که تو افضلی یا جبرئیل فرمودند یا علی خدا پیغمبران را بر ملائکه مقربین تفضیل
داده و مرا بر همه انبیا تفضیل داده و این فضیلت زیادتی بعد از من تو راست و ائمه بعد از تو راست
و ان الملائکة لخدامنا و خدام محبینا و بدرستیکه ملائکه خدام ما و خدام دوستان ما میباشند یا علی

حاملان عرش و ملائکه که در اطراف آن میباشند استغفار میکنند بجهت کسانی که ولایت ما را قبول
کردند یا علی اگر ما نبودیم هرآینه خلق نمیشد آدم و حوا و خلق نمیشد آسمان و زمین و خلق نمی شد
بهشت و آتش پس چگونه ما افضل از ملائکه نیستیم و حال آنکه ما سبقت گرفتیم ایشان را بمعرفت الهی
و تسبیح و تهلیل و تقدیس او زیرا اول چیزی را که خدا خلق کرد ارواح ما بود پس ما ناطق شدیم بتوحید
و تمجید الهی چون ملائکه ارواح ما را بدید ندا امر ما را عظیم شمردند پس تسبیح کردیم خدا را
تا ملائکه بدانند که ما مخلوق میباشیم و خالق منزه است از صفات ما پس ایشان نیز تسبیح کردند خدا را
پس ملائکه عظمت شان ما را دیدند ما تهلیل کردیم معبود خود را تا ملائکه بدانند که ما بنده و مخلوق
خدا ایم و خدائیکه سزاوار پرستش باشد نیست بجز او پس ایشان نیز اقرار کردند بیگانگی خدا پس چون
بزرگی محل ما را دیدند ما مشغول شدیم بتکبیر او تا بدانند که محل او و شان او بزرگتر از آنست که محل کسی
بآن نتواند رسید پس چون مشاهده کردند آنچه را خدا بما انعام کرد از وجوب طاعت حمد کردیم خدا را
تا بدانند آنچه سزاوار است خدا را از ما از حمد بر نعمتهای عظیمه او پس ایشان نیز حمد کردند پس بواسطه
ما هدایت یافتند بسوی معرفت خدا و بتسبیح و تهلیل و تمجید و تحمید او پس چون آدم را خلق کرد ما را در صلب
او قرار داد و امر فرمود ملائکه را که سجده کنند آدم را بجهت تعظیم ما پس چگونه ما افضل از ملائکه نیستیم و چون
بمعراج رفتم چون بآسمان رسیدم جبرئیل علیه السلام اذان و اقامه گفت و بمن گفت پیش بایست که تو نبی مقدم اکنون
ابا بر تو مقدم شوم گفت بلی زیرا که خدا پیغمبران را بر ملائکه زیادتی داده و ترا بر همه انبیا پس مقدم شدم و نماز
کردم و لا فخر فخری نیست در این چون بحجب نور رسیدم جبرئیل علیه السلام ایستاد گفت پیش برو گفتم ای برادر چنین
موضعی از من جدا میشوی گفت این منتهای قرب منست اگر از اینجا تجاوز کنم پرهایم سوخته شود پس فرو
بردند مرا در نور آنقدر که خدا میخواست پس ندائی آمد که یا محمد من عرض کردم لبیک یا ربی و سعدیک
تبارکت و تعالیت ندا آمد که تو نبی بندگان منی و منم پروردگار تو مرا پرستش کن و بر من توکل کن بدرستیکه
تو نور بندگان من و رسول من و حجت من بجهت تو و تابعان تو خلق کردم بهشت و بجهت مخالفان
تو خلق کردم آتش را و بجهت اوصیای تو قرار دادم کرامت خود را و بجهت شیعیان ایشان لازم کردم ثواب خود را
من عرض کردم خداوندا اوصیای من کیانند ندا آمد که یا محمد اوصیائک المکتوبون علی ساق العرش
تو آنکسانی میباشند که اسامی ایشان بر ساق عرش مکتوب شده پس نظر کردم بر ساق عرش دوازده نور
دیدم و در هر نوری بخط سبز اسم یکی از اوصیای من در آن نوشته بود اول ایشان علی بن ابیطالب علیه السلام بود و آخر
ایشان مهدی علیه السلام من عرض کردم پروردگارا ایشانند اوصیای من ندا آمد ایشانند اولیای من و اصفیای من

من وجهها می من بعد از تو بر خلق من و ایشان وصیا و خلفای تو اند بعد از تو بعزت و جلال که بایشان ظاهر
میکنم دین خود را و بلند میکنم کلمه خود را و بآخر ایشان پاک میگردانم زمین را از دشمنان خود مؤلف گوید
که از این حدیث و خبران دانسته میشود که ایشان نور واقعی میباشند که ملبس باین صورت ملبس میباشند
و ممکنست که مراد از اینکه حق تعالی فرموده یجعل لکم نورا تمشون به باعتبار این باشد که ایشان هادیان
راه نجات و دلیلان طریق خدا پرستی اند هم چنانکه نور ظاهر بخلاص میشوند هم چنین بدلالات ایشان
از ظلمات واقعی معرفت را شناخت از بیانات ایشان شناخت هر کس راه بسوی بندگی خدا یافت از اقوال
و افعال ایشان یافت چنانچه شیخ صدوق علیه الرحمه در توحید بسند خود روایت میکند از حضرت صادق علیه السلام
که فرمود در حدیثی نحن العاملون بامره والداعون الی سبیله بنا عرف الله و بنا عبد الله نحن الادلاء
علی الله و لولانا ما عبد الله ما ئیم عمل کنندگان بامر خدا ما ئیم خوانندگان خلق بسوی خدا بما شناخته شد خدا
و بواسطه ما پرستش او کردند ما ئیم راه نمایان بسوی خدا و اگر ما نبودیم کسی پرستش نمیکرد خدا را چنانچه
از این حدیث و احادیث دیگر ظاهر میشود هر کس در عالم که راهی بسوی معرفت الهی برد بواسطه ایشان بود چنانچه
شیخ صدوق از جابر بن عبد الله روایت کرده که گفت شنیدم از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله که فرمود که خدا
من و علی و فاطمه و حسنین و ائمه علیهم السلام را از نور خود خلق کرد پس شیعیان ما از نور ما خلق کرد پس ما
تسبیح خدا کردیم پس ایشان نیز تسبیح خدا کردند پس ما تقدیس کردیم خدا را پس ایشان نیز کردند خدا را پس ما
تهلیل و تمجید کردیم پس ایشان تهلیل و تمجید کردند پس ما اقرار بوحدانیت او کردیم و ایشان نیز کردند
پس خلق فرمود آسمانها و زمینها و ملائکه را پس ملائکه صد سال مکث کردند و نمیشناختند تسبیح و تقدیس
و تمجید را پس ما تسبیح کردیم خدا را و شیعیان ما گفتند تسبیح ما خدا را پس ملائکه بجهت تسبیح ما تسبیح کردند
و ما تقدیس و تمجید کردیم و شیعیان ما تقدیس و تمجید کردند پس ملائکه نیز تقدیس و تمجید کردند پس ما
و شیعیان ما بیگانگی یاد کردیم خدا را پس ملائکه خدا را بیگانگی اقرار کردند و ملائکه قبل از تسبیح و تقدیس ما
و شیعیان ما تسبیح نمیدانستند فنحن الموحدون حین لا موحد غیرنا ما ئیم که خدا را بیگانگی پرستش میکردیم
در حالتیکه کسی بجز ما موحد نبود اما آنکه حسنین علیهما السلام در کفل همت و نصیب عظیم از کرامت الهی میباشند
پس ظاهر است بر آنکه ایشانند سبب تولد و حیات چنانچه از ابن عباس روایت شد که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
فرمود بحسنین علیهما السلام که من احبهما کان معی فی الجنة و من ابغضهما کان فی النار کسیکه
دارد ایشان را با من میباشد در بهشت و کسیکه دشمن دارد ایشان را جایگاه او در آتش است و بطریق
مخالفان از ابی هریره روایت شده که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بیرون آمد بسوی ما و حسن علیه السلام را بگرفته

راست وحسین علیه السلام را بدوش چپ سوار کرده گاهی این را میبوسید وگاهی آن را بیارسید مردی
پرسید که تو اینها را دوست میداری فرمودند من احبهما فقد احبنی کسیکه اینها را دوست
دارد مرا دوست داشته واز پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله ذکر فرمودند بی اندوتم ثم بعلی اهتدیتم
بواسطه من ترسانیده شدید از عذاب خدا وبواسطه علی علیه السلام هدایت یافتید پس این
آیه را خواندند انما انت منذر ولکل قوم هاد پس فرمودند وبالحسین اعطیتم الاحسان بار
تسعدون وبه تسقون احسانهای الهی بشما میرسد بواسطه حسین علیه السلام وسعید میشوند
بواسطه حسین علیه السلام وشفی میشوند بجهت حسین علیه السلام الا وانما الحسین باب من ابواب
الجنة من عاداه حرم الله علیه رائحة الجنة آگاه باشید که حسین علیه السلام دریست از درهای
بهشت که اگر تامل کنی اکثر خلق از این در داخل بهشت میشوند بیبن هر دو نجیر قدر مستحق بهشت
میگردند یا بجهت زیارت او یا بجهت گریه بر او یا بجهت اعانت بر او یا بجهت اعانت بر گریه کنندگان
او یا بجهت اقامه عزای او یا بجهت محبت او یا بجهت مودت بکر که مرجعش بسوی او است اری زیارت او را
قدر ندانند وگریه بر او را امر بیهوده شناخته مستمع باش تا فی الجمله قدر از آن بشنوی از حضرت صادق
علیه السلام روایت شده که چون شخصی بجهت زیارت حضرت سید الشهداء علیه السلام بیرون رود
اول قدمی که بردارد خدا گناهان او را میامرزد پس پیوسته او را مقدس ومطهر میگرداند تا برود
بنزد ضریح آنحضرت پس حق تعالی با او مناجات میفرماید که ای بنده سوال کن تا من عطا نمایم و
دعا کن تا مستجاب نمایم طلب نما تا عطا کنم حاجتی بطلب تا برآورم وبر خدا لازم است که آنچه وعده فرماید
عطا نماید ودر کشف الغمه روایت کرده که روزی پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله نشسته وحضرت امیر
فاطمه وحسنین علیهم السلام در خدمت آنحضرت حاضر بودند حضرت فرمودند یا اهل بیتی کیف بکم
اذا کنتم صرعی وقبوراً کرشتی آنجا شان من وای اهل بیت من چگونه خواهد بود بر من در زمانی
که شما از دنیا رفته باشید وبرهنه های شما از یکدیگر دور افتاده باشد پس حسین علیه السلام که از همه
کوچکتر بود عرض کرد یا جداه نموت موتاً او نقتل قتلاً یا بمرگ خود بمیریم یا ما را میکشند حضرت فرمودند
یا بنی تقتل ظلماً وعدواناً وتقتل اخوک ظلماً وعدواناً وتشرد ذراریکم شرفاً وغرباً ای فرزند تو را
از روی ظلم وعدوان میکشند وبرادر تو را از روی ظلم وعدوان شهید میکنند واولاد شما را
شهید میکنند واولاد شما را متفرق مینمایند عرض کرد کی ما را میکشند فرمود گروهی از اشرار خلق گفت
ایا بعد از کشتن ما کی ما را زیارت میکنند فرمود ای گروهی از امت من زیارت میکنند قبرهای شما را

شما را و گریه میکند بر شما و ندبه و نوحه میکند بر مصیبت شما بجهت نیکی بمن پس چون روز قیامت
شود میایم بموقف حساب و میگیرم از دشمنان او انتقام را و ایشان را از دوستان او و شما را بدیشان خاص
میکنم این قول را بسند خود روایت میکند از محمد بن سنان از حضرت باقر علیه السلام که فرمود لو یعلم
الناس ما في زيارة الحسين لماتوا شوقا وتقطعت انفسهم حسرة بتحقیق که اگر مردم
میدانستند فضیلت زیارت حسین علیه السلام را هر آینه میمردند از اشتیاق و از حسرت پاره پاره میشد
بایشان جان ایشان عرض کرد چه فضیلت دارد فرمود کسیکه برود بزیارت او از روی شوق نوشته
شود برای او ثواب هزار حج و عمره مقبول و ثواب هزار شهید از شهدای بدر و هزار روزه دار و هزار بنده
مطیع و هزار بنده که در راه خدا آزاد کرده باشند و در امان از هر آفتی محفوظ بوده باشد که آن
زمین از شر شیطان بوده باشد و موکل شود بر او ملکی که او را از شر جن محافظت نماید اگر در آن سال
بمیرد ملائکه بر غسل و کفن او حاضر شوند و او را مشایعت کنند تا قبر و استغفار و قبر او را وسیع کنند
نامه بر او را از نثار قبر و هر را منکر و نکیر ایمن گردانند و دری از بهشت بر روی او میگشایند و
نامه عمل او را بدست راست او دهند و در قیامت او را نوری باشد که میان مشرق و مغرب را روشن نماید
و منادی ندا کند که هذا من زار الحسين بن علي عليه السلام و يأتيه پس کسی در آن روز نماند مگر آنکه آرزو
کند که کاش از زوار آن حسین علیه السلام بودم و بسند معتبر از داود بن فرقد روایت شده که حضرت
صادق علیه السلام فرمود که کسیکه قبر حسین علیه السلام را زیارت کند در هر جمعه البته امرزیده میشود و از دنیا
نرود و حال آنکه حسرتی در دل او باشد و در بهشت با حسین علیه السلام ساکن بود پس فرمود ای داود کیست که
تنها در بهشت با حسین میباشد گفتم کیست گفت کسیکه زیارت حسین علیه السلام را زیارت کند داود بن علی بن محمد خزاعی میگوید چون
از خدمت علی بن موسی رضا علیهما السلام از خراسان برگشتم وارد ری شدم در شبی از شبها در خانه
نشسته بودم و قصه مصیبت حسین را میخواندم و در آن تامل میکردم ناگاه در آن شب کنیزی آمد و
در را میکوبید گفتم کیست گفت برادر تو در را گشودم شخصی مهیب داخل شد من از دیدن او بخود لرزیدم
و حالم متغیر شد بنحوی که چیزی نمیدیدم پس در کنار نشست و گفت مترس که من برادر تو هستم از جن در شبی که
تو متولد شدی منم و با تو بزرگ شدم آمده ام که حدیثی بجهت تو نقل کنم که باعث خوشحالی
و زیادتی بصیرت تو و خوشی نفس تو شود میگویند از تو نگذرم بخود آمدم پس گفت بدرستیکه بعض و عداوت
من بجهت علی علیه السلام از همه کس بیشتر بود وقتی با جمعی از مردم سرکشان جن بیرون آمدیم در شبی از شبها که نشسته
بطایفه که بزیارت قبر حسین علیه السلام میشتافتند و میخواستیم بایشان ذیت و صدمه ناگاه دیدیم که ملکی

چند بر ایشان موکلند که ایشان را محافظت مینمایند و ملائکه چند بر ایشان موکلند که ایشان را از جانوران
زمین حفظ میکنند من چون این را دیدم گویا در خواب بودم بیدار شدم و یافتم که این از عنایات الهیست
نسبت بایشان و دانستم که این بجهت شرافت مکانیست که قصد کرده اند زیارت ایشان را پس از عقیده خود برگشتم
و توبه کردم و با آن قوم بزیارت آنحضرت مشرف شدم و با ایشان دعا کردم و بیرون رفتم در اثنای راه زیارت
قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله کردم و گذشتم بمردی که جمعی در دور او گرفته بودند پرسیدم که کیست گفتند
فرزند پیغمبر حضرت صادق علیه السلام پیش رفتم و بر او سلام کردم فرمودند مرحبا بتو ای مرا فی زیارت
شبی که در کربلا گذشته مرا چه زاد دیدی از کرامت خدا با اولیای ما من گفتم الحمد لله که خدا دل مرا
روشن کرده بنور هدایت شما و مرا از کسانی گردانید که چنگ زده اند بشما یا ابن رسول الله مرا حدیثی بگو
که مرا تصفیه باشد بجهت قوم خود و اهل خود فرمود بلی خبر داد مرا پدرم از پدرش از جدش که رسول خدا صلی الله
علیه و آله فرمود یا علی بهشت حرامست بر انبیا تا آنکه من داخل بهشت شوم و حرامست بر جمیع اوصیا تا آنکه تو
داخل شوی و حرامست بر جمیع امتان تا امت من داخل شوند و حرامست بر امت من تا آنکه اقرار کنند بولایت تو
و متدین شوند بامامت تو یا علی بدرستیکه داخل نمیشود در بهشت مگر کسیکه چنگ زده باشد بتو و با نسب ما
نسبت میکرد پس گفت یا رسول الله فلن تنتم مثلنا من مثل ابدا بگو ای پیغمبر خدا که گفتم که مثل تو و مثل
من نخواهد شد هرگز پس گویا زمین فرو رفت و ناپدید شدم این قول را روایت کرده است از حضرت
صادق علیه السلام که فرمودند کسیکه میخواهد در قیامت داخل در کرامت الهی و شفاعت پیغمبر خود باشد پس
باید که زیارت کند حسین علیه السلام را که با او میرسد افضل کرامتهای الهی و سؤال نمیکند او را از گناهان
که در دار دنیا کرده اگرچه کفاف بعدد ریگ بیابان و کوهها و کف دریا باشد و بدرستیکه حسین علیه السلام
و اهل بیت و اصحاب او را کشتند از روی ظلم و ستم در حالتیکه تشنه بودند عزیز من اینست مجملی از آنچه از برای
زیارت او مهیا کرده اند حال آنکه ذکر فضیلتهای او احصا نمیشود چگونه توان احصا نمود فضل زیارت او را
و حال آنکه حضرت صادق علیه السلام فرمودند اگر بیان کنم فضل زیارت او را هر آینه حج دارند که بعد
نزدیک دارند آنچه از احادیث و امثال آن معلوم میشود که بیان نشده است در اخبار غایت فضیلت آن را اینکه
بیان شده است که زیارتش در روز عرفه بمنزله هزار هزار حج است که با قائم آل محمد صلی الله علیه و آله کرده
باشد و هزار هزار عمره که با رسول خدا صلی الله علیه و آله کرده باشد و هزار هزار بنده که آزاد کرده باشد
و هزار هزار شخصی که با اسب بجهاد فرستاده و آن را در راه خدا صدقه داده و در تمام کردن بی نامند چه رسد بحق این
عظیم و چه احسانی از این کاملتر میباشد این بجهت آنست که بجهت آن بزرگوار بخلق میرسد حال آنکه

انکه جهانش بیلوا سبابش بیشمار است گروهی مباشرت بجهت انکه تعزیه داری کردند گروهی بجهت
انکه اقامه عزایش کردند و گروهی بجهت انکه در مصیبتش انشاد کرده اند گروهی بجهت انکه بر او گریسته
و گروهی بجهت انکه پناه بقبرش بردند ابو هرون مکفوف روایت میکند که بخدمت حضرت سید الشهداء
رفتم پس فرمود بخوان شعری چند را شروع کردم بخواندن فرمودند لا تنشدونی کما تنشدون
باین روش بخوان بلکه بخوان بروشی که در نزد قبر میکنی بخوانید و بر او مرثیه میکنید میکوید شروع کردم
بقصیده و این شعر را که امر علی مدن الحسین فقال لا تعظم انگیخته بدم که بگریه داد مرا ساکت شدم
فرمودند زیاد بخوان دیگر بخوان سکی باین شعر را خواندم یا مریم قومی فاندبی مولاک
الحسین فاصحبی بکاله ای مریم برخیز و حرکت کن بر مولای خود حسین علیه السلام و یاری کن مولای خود
در گریستن بر مصیبت او چون این شعر را خواندم آنحضرت گریه داد و صدای نوحه و ندبه زنان حرم
آنحضرت بلند شد چون ساکت شدم فرمود هر که شعری بخواند و ندبه زنان در مصیبت
حسین علیه السلام بهشت از برای او است پس بلند کردم که گریه کنان فرمود هر که شعری بخواند و بگریه در آید
بهشت از برای او است هر که او را یاد کند و بگرید بهشت از برای او است داود حضرت صادق علیه السلام
روایت شده که کسی که مذکور شویم نزد او پس اشک از چشمانش برابر مگس از برای او پیش از برای او
گرداند پس بدرستی که امر کن دنیا را بر مرتبه شخص عبد را در نزد پروردگار و رفعت شان مرتبه
او را در نزد خداوند جبار پس ناامید کن که چنین شخصی چگونه ظلم و ستم بکند بر جای اینست که دانند
جگرها پاره شود از این مصیبت خوض الباء فی تلک الشرایین الطیبة والابدان الرقیقة
کما فوزها التراب وغیرتها الصبا والشباب وفجرها قلوب الاحباب وواسماه للنواحی المخضوبة
بالدم والاشلاء المنصوبة بالکرب والهم وواحزناه علی تلک الرؤس الشاخصة المرفوعة علی الرماح
والنظارة الی ذوات الخدور فی الخرابات وواحزناه علی تلک الاجساد العاریة والثیاب الصعیدیة
مباحة للجوارح والجوارح لا یاوی الیها ساکن ولا یمنع منها متحرک الوجوه بادیة والاکف دامیة والعبرات
سائلة والاجر علی الله عظیم فی هذا الوقت بیت الحزن والاحزان والصبر والاحتساب
الصبر والعمل داد از برای بلیه کربلا صلی الله علیه و آله و سلم و بر عترت و اهل بیت شهداء و هم و غم
بر شهدا شد و تعزیه و تسلی شد بر شهدا و هم و غم و حزن و اندوه
که مصیبت عظیم که بر دل ناله [illegible]
اخذ بسط الباء من جنبه [illegible]

سبط احمد مختار را کشتند و بر زمین انداختند أَمْ كَيْفَ انْشَقَّ بِجَانَا وَقَدْ رَكِبَ بِجَانَهُ الْمُصْطَفَى نَعْشَا
الْأَسَلُ آیا چگونه بشکافت بجانب او حال آنکه بجانب رسول الله و از زخمهای کفار پاره پاره میکردند
أَمْ كَيْفَ اشْرَبُ مَاءً لَا أَغَصُّ بِهِ وَالسِّبْطُ صَارِ كَشِفْتَا لَوْتَحَا الْبَلَلُ چگونه آب خوشگوار را
بیاشامم و بر من گوارا باشد و حال آنکه فرزند پیغمبر از شدت تشنگی احشایش خشک شده
بود و مصائب و نوائب و جانهای عدو بسیار میپوشانید أَمْ كَيْفَ أَفْرِشُ فِرَاشًا وَهُوَ مُجَدَّلٌ
بِالْعَرَاءِ لَا عَلَيْهِ حَمَلٌ آه چگونه بساط شادی را گسترده بر فرشهای بیاتکیه دهم و حال آنکه
سید عالمیان بر روی خاک و سنگ افتاده و چهارپایان کوه پیکر پیکر او را پامال کردند أَمْ
كَيْفَ يَبْقَى طَيْبُ وَنَبْتُ شَعْثَ رَأْسِهِ بِالْعَجَاجِ الْمُزَلْ چگونه بوی خوش بکار برم و حال
آنکه زنان و دختران او را سواران پریشان لاغر کردند با موهای پریشان و دیدهای گریان
اشک بیزان بِلَا وِطَاءٍ وَلَا سِتْرٍ يُحَجِّبُهَا عَنْ أَعْيُنِ النَّاسِ إِلَّا الْحَرُّ وَالْمَلَلُ آه زنان او را اسیر
کردند در حالتیکه ایشان را ساتری نبود که از چشم مردم خود را بپوشند و ایشان را لباس نیز که از انظار
مستور شوند مگر حرارت آفتاب مصیبت مُصِيبَةٌ مِثْلُ سَبْيِ الرُّومِ قَدْ سُلِبَتْ مِنْهَا الْقَلَائِدُ وَالْأَسْوَارُ
وَالْحُلَلُ ایشان را مانند کفار اسیر کردند و زیورهای ایشان را از گردن و دست و پای ایشان ربودند
وَسَوَاجِعًا كَحَمَامِ الْأَيْكِ نَادِبَةً بِنَفْسِهَا مِنْ تَجَرُّعِ الْغُصَصِ وَالْجَبَلُ از بسکه مصیبت چنان نالان و نادیه
که کوه و سنگ را بجنبش آمدند بنابراین چرا عالم سرنگون نشد و چرا رشته انتظام عالم از هم نگسیخت تعجب
میکنم که چرا آتش نبارید و سنگ باران نشد بخدا عجب است از شیعیان او که باز خنده میکنند و تعیش میکنند
و جامهای نو میپوشند و در مساکن عالیه ساکن میشوند و از این جهت که مصیبتش را یاد میکنند و
سرگذشتش را میشنوند و بجای اشک خون بر روان نمیکنند و ناله از جگر نمیکشند مگر مصیبتی عظیم نرسیده
که اشک خود را ذخیره کرده باشی یا از این شخص عزیز نداری که از برای او ناله کنی مگر نمیدانی که این
مصیبت از ام اهلبیت رسالت را قطع کرده پیغمبر خدا را با آن صبر و حلم بجزع و فزع در آورده و امیر
المؤمنین علیه السلام را با آن حلم و وقار بجزع آورده چنانچه ابن قولویه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده
است که چون جبرئیل خبر محنت و شهادت سید الشهداء علیه السلام را به پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله رسانید
از جانب خدا آنحضرت دست حضرت امیر را گرفته رفتند بخلوت و زمانی در خلوت بودند و این را نداد
صبا آوردند پس که بر هر دو غلبه کرد و در غم و الم گریه شدند تا جبرئیل آواز نشد و گفت خداوند جلیل
شما را سلام میرساند و میفرماید عَلَيْكُمَا أَنَا صَبَرْتُمَا فَلَكُمَا صَبْرُكُمَا آگاه در این مصیبت صبر کنید پس صبر

صبر کردند و رفعت شان ایشان از این عظیم تر بود که بر نوائب و مصائب هر صبر نکنند لکن دل ایشان مجروح
و سینهٔ ایشان مفروح بود هر گاه یاد میکردند این مصیبت را اشد حسرت و تاسف بر روی ایشان سرازیر
میشد بلکه بسیار بود که از زیادتی گریه غش میکردند و مدهوش میشدند چنانکه از عبایشان روایت کرده است
که در صفین بخدمت امیر المؤمنین علیه السلام بودم چون آن حضرت سوار از زمین شدند احوالش متغیر شده
نشان میداد مواضع زمین را که اینست محل ریختن بارهای ایشان و اینست محل ریختن خونهای ایشان
و از آن زمین نوقت تا افتد که بیست که غش کرد و مدتی در رود افتاده بود با امیر المؤمنین گذشتی
بر زمینی که مدتها بعد هنوز از زمین فرزندت شهید میشد افتاد که بیهوش که مدهوش شدی یا اگر بودی
و جسد خود را پاره پاره و برهنه و عریان و بی دست و پا خاک و خون میدیدی یا
چه میکردی فَأَيْنَ لَيْتُ بَنِي عَدْنَانٍ وَالِدُهُ أَيْنَ الْعَشَائِرُ أَيْنَ السَّادَةُ الْأُوَلُ أَمَا دَرَوْا أَنَّ فَخْرَ الْكَائِنَاتِ بِهِمْ
وَالرَّسُولُ يَسْفِي الثَّرَى مُتَنَدِّلُ كجا بود اسد الله الغالب علیه السلام کجا بودند شجاعان قریش کجا بودند
سادات بنی هاشم مگر ندانستند که کوفی که پیغمبر صلی الله علیه و آله او را میبوسید بشمشیر شمر از هم جدا کردند
أَمَا دَرَوْا أَنَّ جِسْمًا كَانَ يَحْمِلُهُ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ فَوْقَ التُّرْبِ يُجْدَلُ آیا نمیدانستند که جسد پاک بهترین خلق
بر دوش خود سوار میکرد و امروز بر روی خاک انداختند وَهَلْ دَرَوْا أَنَّ رَأْسًا قَدْ عَلَا شَرَفًا عَلَى سِنَانٍ
أَمَامَ الْكَعْبِ قَدْ جُعِلُوا آیا دانستند که این سری که از روی شرف و بزرگی اعلای مراتب داشت بر نیزه
زدند وَأَنَّ نِسْوَتَهُ أَسْرَى بِلَا وَطَا وَلَا فِنَاءٍ عَلَى الْأَقْتَابِ قَدْ حُمِلُوا آیا نمیدانستند که زنان ایشان بی رو
انداز و بر انداز از سوار و بیهای شتر ها کردند وَلَوْ بِأَنَّ لَكُمْ بَدْرَ سَعْدٍ فِي التُّرَابِ سَوَى وَأَنْجُمٌ فِي عَرَاصِ
الطَّفِّ قَدْ أَفَلُوا خدا را چه بسا ماههای نورانی اهلبیت پیغمبر آخر الزمان که در زمین طفان شدند
و چه بسا از ستارهای درخشان از اولاد علی عمران که در عرصهٔ کربلا غروب کردند وَكَمْ وُجُوهٍ لَقَدْ بَلِيَ
مَحَاسِنُهَا حَرُّ الظَّمَاءِ وَهَجْرُ النَّفْسِ وَالْأَزَلُ. چه بسا از روهای نورانی که متغیر و پژمرده کردانیدند از حرارت
آفتاب و تشنگی وَكَمْ رُؤُوسٍ عَلَى الْأَرْمَاحِ قَدْ رُفِعَتْ وَمِنْ مَجَامِعِ دِمَاهَا شَيْبُهَا عَطِلُ و چه بسا از
سرهای که مقدس که بر نیزهای بلند بودند و حال آنکه محاسن آنها بخون شان رنگین شده بود شیخ مفید
و سید جلیل ابن طاوس و محمد بن ابیطالب طوسی و دیگران در کتب خود روایت کرده اند با لفاظ و معانی
متقاربه که چون صبح روز هشتم عاشورا از افق طالع شد ندای آسمان رسید که یا خیل الله
ارکبوا ابلشکر خدا سوار شوید و آماده کوی سعادت گردید آن امام مظلوم فرمان کفتند اصحاب بجهت نماز مجتمع
شدند و بعوض وضو تیمم کرده با آن مقتدای عالمیان نماز کردند آنحضرت بعد از نماز دو جانب اصحاب

کردند و فرمودند که گواهی میدهم که دامروز بغیر او فرزندم و پسر العابدین هم کشته خواهیم شد و او مدت
دنیا خلاص خواهیم کرد پس امر فرمودند اصحاب را که مهیای حرب شوند و اصحاب آنحضرت بروایت شیخ مفید
سی و دو سوار و چهل نفر پیاده بودند و بروایت سید از حضرت باقر علیه السلام چهل و پنج سوار و صد نفر
پیاده بودند و بروایت صاحب مناقب هشتاد و دو نفر بودند پس حضرت میمنه و میسره لشکر را ترتیب دادند زهیر بن
قین بجلی در میمنه و حبیب بن مظاهر را در میسره و رایت هدایت ساس را بدست برادر خود حضرت عباس
دادند و خندقی که در پشت خیمها کنده بودند امر کردند که از نی و هیزم پر کردند و آتش زدند که از هر
طرف رو نیاورند و پس سعد ملعون لشکر را ترتیب داده میمنه را بعمرو بن حجاج و میسره را بشمر بن ذی الجوشن
ملعون سپرد و شبث بن ربعی را سرکرده پیادگان کرده و علم شقاوت شوم را بدرید لعنه الله غلام خود سپرد
و بعضی از علما ذکر کرده اند که علمدار او خولی و حرمله بودند و ابو ایوب غنوی را سرکرده ایل داران کرد
و محمد بن اشعث را سرکرده نیراندازان کرد و عمر بن صبیح را سرکرده سنانداران نموده بود و لشکر
پسر سعد بمیدان آمدند چون بر پشت خیمها رسیدند دیدند که خندق پر از آتش افروخته میباشد
ابن نما میگوید که ملعون پیش آمد تفت کجا است حسین حضرت فرمود اینجایم گفت آبشر از دهانی هذه
الساعة بشارت باد ترا بآتش که در این زمان وارد آتش خواهی شد حضرت فرمودند بل ابشر برب رحیم
و شفیع مطاع بلکه بشارت داده میشوم بورود بر خدای رحیم و پیغمبر شفیع مطاع گفت تو کیستی گفت منم
اشمر گفت خدایا اگر این بنده تو دروغ گفته او را در آتش بکش و عبرت اصحابش گردان چون خواست آب
برگردانند اسب جادو رفته او را انداخت و پایش برکاب بند شد و او را بزمین کشید تا پاره شد
رجولیت او قطع شد شمر ملعون پیش آمد و بصدای بلند گفت بیچیل کردی با آتش دنیا قبل از آتش آخرت
حضرت فرمود کو با شمر میباشی گفت بلی فرمود یا ابن ذی الجوشن انت اولی بها صلیا ای پسر ذی الجوشن کو سزاوار تو
چون تو سزاوار تو میباشی با آتش و در روایت دیگر فرمود الله اکبر پیغمبر خدا فرمود رأیت کلبا ابقع
یلغ فی دماء اهل بیتی یعنی سگ ابلقی را دیدم که خون اهل بیت مرا میخورد و من در خواب دیدم که سگی بر
من حمله کرد که مرا پاره پاره کند و سگ ابلقی در آن میان بود و بر من بیشتر حمله میکرد و آن تو میباشی
مسلم بن عوسجه خواست تیری بر آن سگ زند حضرت منع فرمود گفت یا ابن رسول الله بگذار بزنم بملعون از دشمنان
خدا و عظمای جبار این است بنشان امر فرمود تا خوش دادم که ابتدا بقتال ایشان کنم پس جناب امام علیه السلام
فرمود بریر بن خضیر که از علما و زهاد و اصحاب آنحضرت بود که ای بریر با این قوم گفتگو کن بریر پیش رفت
و گفت ای قوم از خدا بترسید بتحقیق که اهل بیت پیغمبر در میان شما هستند و اینک عترت و دودمان و دختران او

او میباشند پس بکوشید چه در نظر دارید با ایشان گفتند میخواهیم ایشان را نزد امیر ببریم گفت یا نمیگذارید
ایشان را که برگردند بجای خود وای بر شما ای اهل کوفه آیا فراموش کردید نوشتهای خود را و عهدهای
که با ایشان کردید که ایشان را یاری کنید و جان خود را در راه ایشان در باز بدهید تا ایشان را بسوی
بلاد خود کشانید پس چون بسوی شما آمدند دست از یاری ایشان برداشتید و میخواهید این یاری را
بر ایشان مسلط گردانید ایشان را از آب منع کردید فَبِئْسَ مَا خَلَّفْتُمْ لِنَبِيِّكُمْ فِي ذُرِّيَّتِهِ شما را چه میشود
خدا شما را در روز تشنگی سیراب نگرداند جمعی در جواب او گفتند یا هذا نمیفهمیم چه میگوئی بر بر
گفت حمد خدا را که بصیرت مرا بدرجه شما زیاد کرد پس نفرین کرد ایشان را پس او را بر یاران کردند
بر بر بغضب برگشت پس حضرت طلبید اسب خود را و آن اسب رسول الله بود که آن را فرس مرتجز
میناميدند بر آن سوار شد و در بعضی از کتب علما مذکور است که عمامه پیغمبر را بر سر بست و رداء
آنحضرت را پوشید و شمشیر آنحضرت را حمایل کرد و بر اسب آنحضرت سوار شد و در برابر لشکر تکبیر آمد صدای
شریف را بلند کرد از برای اتمام حجت صاحب مناقب میگوید لشکر مخالف اطراف آنحضرت را گرفتند مانند حلقه
آنحضرت فرمود گوش کنید تا شما را موعظه کنم ایشان گوش نمیکردند آنحضرت فرمود وَيْلَكُمْ مَا لَكُمْ أَنْ
تُنْصِتُوا إِلَيَّ فَتَسْمَعُوا قَوْلِي وَإِنَّمَا أَدْعُوكُمْ إِلَى سَبِيلِ الرَّشَادِ وای بر شما شما را چه شده که سخن مرا گوش
نمیدهید و کلام مرا نمیشنوید و من شما را میخوانم بسوی رشد و هدایت هر کس اطاعت کند مرا راه هدایت یافته
خواهد بود و هر کس مخالفت کند هلاک خواهد شد و شما همگی عصیان آورده اید و سخن مرا گوش نمیکنید
وَيْلَكُمْ أَلَا تُنْصِتُونَ أَلَا تَسْمَعُونَ پس از اشقیا یکدیگر را سرزنش کردند که گوش دهید ببینید پیغمبر چه میگوید
پس آنحضرت شروع بسخن گفتن کردند شیخ مفید میفرماید که آنحضرت بصدای بلند فرمود يَا أَهْلَ الْعِرَاقِ
و اکثر ایشان میشنیدند و شروع کرد بتکلم بکلام فصیح بلیغ حمد و ثنا کرد و صلوة بر پیغمبر و ملائکه و انبیاء
علیهم السلام فرستاد فَلَمْ يُسْمَعْ مُتَكَلِّمٌ قَطُّ قَبْلَهُ وَلَا بَعْدَهُ أَبْلَغَ مِنْهُ فِي مَنْطِقٍ هرگز متکلمی فصیح تر و بلیغ تر دیده نشد
نه قبل و نه بعد پس فرمود يَا أَهْلَ الْعِرَاقِ ای اهل عراق نسب مرا میشناسید و ببینید من کیستم فَانْظُرُوا
هَلْ يَصْلُحُ لَكُمْ قَتْلِي وَانْتِهَاكُ حُرْمَتِي أَلَسْتُ ابْنَ بِنْتِ نَبِيِّكُمْ وَابْنَ وَصِيِّهِ وَابْنَ عَمِّهِ
وَأَوَّلِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُصَدِّقِ لِرَسُولِ اللَّهِ بِمَا جَاءَ بِهِ مِنْ رَبِّهِ أَوَلَيْسَ حَمْزَةُ سَيِّدُ الشُّهَدَاءِ عَمِّي
أَوَلَيْسَ جَعْفَرٌ الطَّيَّارُ فِي الْجَنَّةِ بِجَنَاحَيْنِ عَمِّي أَوَلَمْ يَبْلُغْكُمْ قَوْلُ رَسُولِ اللَّهِ لِي وَلِأَخِي
أَوَلَيْسَ قَدْ قَالَ لِي وَلِأَخِي كُلُّ ابْنَيَّ أُمٍّ وَأَبٍ وَلَيْسَ فِينَا أَهْلَ الْبَيْتِ مُسَمًّى بِأَسْمَائِهِمَا
أَوَلَيْسَ قَدْ قَالَ لِي وَلِأَخِي أَنْتُمَا وَصِيَّايَ وَأَخَوَايَ وَعَيْبَتَايَ وَأَنْتُمَا تَفْعَلَانِ مَا أَمَرْتُكُمَا
أَوَلَيْسَ قَدْ قَالَ لِي وَلِأَخِي أَنْتُمَا وَصِيَّايَ وَأَخَوَايَ وَعَيْبَتَايَ وَأَنْتُمَا تَفْعَلَانِ مَا أَمَرْتُكُمَا
أَوَلَيْسَ قَدْ قَالَ لِي وَلِأَخِي أَنْتُمَا وَصِيَّايَ وَأَخَوَايَ وَعَيْبَتَايَ وَأَنْتُمَا تَفْعَلَانِ مَا أَمَرْتُكُمَا
أَوَلَيْسَ قَدْ قَالَ لِي وَلِأَخِي أَنْتُمَا وَصِيَّايَ وَأَخَوَايَ وَعَيْبَتَايَ وَأَنْتُمَا تَفْعَلَانِ مَا أَمَرْتُكُمَا
أَوَلَيْسَ قَدْ قَالَ لِي وَلِأَخِي أَنْتُمَا وَصِيَّايَ وَأَخَوَايَ وَعَيْبَتَايَ وَأَنْتُمَا تَفْعَلَانِ مَا أَمَرْتُكُمَا
أَوَلَيْسَ قَدْ قَالَ لِي وَلِأَخِي أَنْتُمَا وَصِيَّايَ وَأَخَوَايَ وَعَيْبَتَايَ وَأَنْتُمَا تَفْعَلَانِ مَا أَمَرْتُكُمَا
أَوَلَيْسَ قَدْ قَالَ لِي وَلِأَخِي أَنْتُمَا وَصِيَّايَ وَأَخَوَايَ وَعَيْبَتَايَ وَأَنْتُمَا تَفْعَلَانِ مَا أَمَرْتُكُمَا

بلغه میگویم پس سید از جابر بن عبد الله و ابی سعید خدری و سعد بن سهل ساعدی و زید بن ارقم و انس بن
مالک تا خبر دهند شما را که شنیدند این را از پیغمبر در حق من و برادر من آیا این کتابت نمیکنند در منع
کشتن من پس فرمود اگر در این شک دارید بخدا قسم در میان مشرق و مغرب بغیر از من کسی فرزند
پیغمبر نیست وَبِحَقِّكُمْ أَتَطْلُبُونَنِي بِقَتِيلٍ مِنْكُمْ قَتَلْتُهُ أَوْ بِمَالٍ اسْتَهْلَكْتُهُ أَوْ بِقِصَاصٍ مِنْ جِرَاحَةٍ أَمْ عَلَيَّ
سُنَّةٍ غَيَّرْتُهَا أَمْ شَرِيعَةٍ بَدَّلْتُهَا وای بر شما آیا دور مرا کرده اید بجهت آنکه کسی را بناحق کشته ام که میخواهید
بعوض آن مرا بکشید یا مالی از کسی خورده ام که دست از من برنمیدارید یا آنکه خونی ریخته ام که میخواهید
بکسی زده ام که بعوض آن میخواهید بخون مرا بریزید فَهَلْ سُنَّةٌ غَيَّرْتُهَا أَمْ شَرِيعَةٌ وَهَلْ كُنْتُ فِيهَا إِلَّا
مُبَدِّلًا آیا سنت پیغمبر را تغییر داده ام یا شریعت او را تبدیل کرده ام أَحْلَلْتُ مَا قَدْ حَرَّمَ الطُّهْرُ أَحْمَدُ أَحْرَمْتُ
مَا قَدْ كَانَ قَبْلُ مُحَلَّلًا آیا حلال کرده ام حرام پیغمبر صلی الله علیه و آله را یا حرام کرده ام حلال او را که میخواهید
مرا بکشید و بروایت سید بن طاوس چنین گفت ای حسین آنچه میگوئی راست است پس آنحضرت فرمود
فَإِنَّهُمْ يَمْنَعُونَ دَمِي وَأَبِي لِذَا يَذُودُ عَنْهُ رِجَالًا كَمَا يَذُودُ الْبَعِيرُ الصَّادِرُ الْمَاءَ پس بجهت
خون مرا حلال دانسته اند و آب فرات را از من و عیالم منع کرده اند و پدرم در قیامت بر سر حوض کوثر
دشمنانش را از آن میراند و نوای جد در قیامت بدست پدرم میباشد و از آن آواز صدای فغان اطفال
بشیون و ناله بلند شد که بیتاب شدند و از کلمات خلاصه موجودات بیقرار شدند و طپانچه بر صورت
زدند و صدا را بر بلند کردند فَيَا لَيْتَنَا مِتْنَا وَلَمْ نُزْمَ بِنَا وَيَا لَيْتَنَا لَمْ نُجَبْ بِجَوَابٍ و میگفتند
کاش مرده بودیم و نمیدیدیم مظلومی و بیکسی تو را یا کاش بدنیا نیامده بودیم و این روز را نمیدیدیم
چون آواز خروش و گریه آن بیکسان بگوش آن امام عالمیان رسید حالش متغیر شد و گفت لَا حَوْلَ وَلَا
قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ پس بجناب حضرت عباس و علی اکبر را فرمود سَكِّنَاهُنَّ فَلَعَمْرِي لَيَكْثُرَنَّ بُكَاؤُهُنَّ
این زنان را ساکت کنید قسم بجان خودم که بعد از این گریه بسیار خواهند کرد حال دو گریه تعجیل نکنند دشمنان
ما را بشماتت نیاورند چون پیغام او را بایشان رسانیدند ساکت شدند و باز متوجه القوم شدند
فرمودند بگذارید بحرم جدم برگردم و دختران پیغمبر شما را از اسیری نجات دهم و بگذارید بر سر آب روم
که جگرم از تشنگی کباب شده و بروایت شیخ مفید اجماعت تا بکار ساکت شدند و چیزی در جواب نگفتند
آن امام مظلوم ندا کرد یا شبث بن ربعی یا حجار بن ابجر یا قیس بن اشعث یا یزید بن الحارث آیا شما نمی نوشتید
که صحرا سبز شده و میوه ها رسیده شده و لشکرها از برای تو مهیا شده قیس بن اشعث گفت نمیدانم چه میگوئی
در حکم بی عنف نازل شو ایشان بتو رعایت خواهند کرد حضرت فرمود لَا وَاللَّهِ لَا أُعْطِيكُمْ بِيَدِي إِعْطَاءَ الذَّلِيلِ

الذلیل ولا اقر لکم اقرار العبید به خدا قسم بدست خود خود را ذلیل شما نمیکنم و اقرار بندگی بشما
نخواهم کرد پس صدای بلند گفت یا عباد الله انی عذت بربی و ربکم من کل متکبر لا یؤمن بیوم الحساب
صاحب مناقب میگوید بعد از مواعظ و اعلام حجت فرمود کجاست پسر سعد عمر بخواهند از برای من
اغلموا را حاضر نمودند او نزد آنحضرت آمد حال آنکه کراهت داشت در آمدن حضرت فرمود ای پسر سعد تو مرا
میکشی گمان میکنی ولد الزنا پسر ولد الزنا حلال است بر تو جوز جاز را بتو میدهد بخدا قسم بان نخواهی
رسید هرگز بکن آنچه میخواهی که تو بعد از من شادی نخواهی کرد نزد بنا و نه با حزن و کوبا می
بینم که سر را در کوفه بر نی زده اند و کودکان سنگ بان میزنند پس اغلموا در غضب شد و روی
نجس را برگردانید و با اصحاب خود گفت چرا انتظار میکشید بر ایشان حمله کنید همگی ایشان یک
لقمه پیش نیستند پس اغلموا بتنهائی حمله کرد نیزه را پیش او و خود نیزه بچه کمان گذاشت و گفت
اشهدوا لی عند الامیر انی اول من رمی الشهم الی الحسین شهادت دهید نزد امیر که اول کسی که
تیر را بسوی امام عالمیان انداختم من بودم ناگاه اصحاب اغلموا همه تیرها بر جمله نفاق گذاشتند
بر لشکر ابن زیاد افتاد اخت محمد بن ابی طالب الموسوی میگوید در این حمله پنجاه نفر از لشکر معاویه
اثر از زخم کشته شدند و گروهی از مکر انگیزی باو رسید و مجروح گردید فلبث احمد والکرا
والدة تنشق بالطف عن نحرها التراب فلبث یکشف عن وجهه التراب لها یراقع القبر کو
یکشفها الکرب کاش جد بزرگوارش احمد مختار و ولی الابرار شد بزرگوار و مادر عصمت شعار
فاطمه زهرا از قبر بیرون میکردند او را میدیدند که افوت علیه الصبا لما حلقن به کانها الطیر
الهوی فخطب که از هر طرف تیرها و نیزه های دشمنان مانند مرغان پران بجانب آن امام مظلوم
مظلومان پرواز میکند گوشتهای بدن شریفش را بچنگال جفا پاره پاره میکند و بروایت ابن طاوس
آنحضرت رو بخود اصحاب کرده فرمود قوموا رحمکم الله الی الموت الذی لا بد منه فان هذه السهام رسل
القوم الیکم برخیزید خدا شما را رحمت کند مهیای مرگ شوید که این تیرهای رسول قومند بسوی شما
پس یک یک حمله کردند بجنگ در پوست یک ساعت و نه مشغول بجنگ بودند تا اینکه جمیع اصحاب
آنحضرت شهید شدند فرکر من ذی شبیه و شبه فی کربلا یشبا الصوارم قطع خدا را چه بسیار
پیران و جوانان با قوی شعا که در کربلا بضرب شمشیر کفار از پا در آمدند و پاره پاره شدند
اشفاها بیک الجموم علی الثری مصرعه تسفی علیها الاصبع انجم زمین اند بر انها بوزند که بر زمین
افتاده بودند و بادهای تند بر انها میوزید فهنا بیک الوجوه مزرب ولیا ما لک کنت تصرع ای تسف

بران زرهای نورانی که بر خاک مالیده شده و حال آنکه همیشه در سجود مالک معبود بودند در آنوقت آنحضرت
دست بر ریش مبارک گرفت و پیغمبر و هفت سال از عمر شریف آنحضرت گذشته بود در آنوقت آنحضرت فرمود
شدید شد غضب خدا بر یهود در وقتیکه گفتند عزیر پسر خدا است و شدید شد غضب خدا بر نصاری در
وقتیکه شریک بخدا قرار دادند و شدید خواهد شد سخط خداوند جبار بر قومیکه اتفاق کردند
بر کشتن فرزند پیغمبر خود نه خدا قسم که اجابت نمیکنم ایشان را بچیزی از آنچه میگویند تا خدا را ملاقات
کنم و بخون خود رنگین باشم و بروایت دیگر فرمود حجت را تمام کردم و با قلت انصار و اعوان با اینگروه قلیل با
جنگ میکنم و میدانم شما را بعضی از اصحاب آنحضرت که مکی شهید میشوم پس مرکز
برگردانید بسوی اصحاب خود انا لله و انا الیه راجعون

مجلس بیست و سوم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی رفع مدارج اولیائه و اعلی مدارج شهدائه و اعزهم باشراف انفسهم و اموالهم
و اکرمهم بعوض دار کرامته کما هو منتهی آمالهم و الصلوة و السلام علی اشرف اولیائه و افضل
احبائه محمد خاتم انبیائه و الائمة من بعده سادات اهل ارضه و سمائه سیما علی الحسین المظلوم
سید شهدائه و احب انصاره و احبائه الذی اهرق دمه فی محبته و استبیح حرمه فی نصرته و علی
انصاره المجاهدین و اولیائه المستشهدین السلام علی الاعضاء المقطعات و الاجسام المضرجات
السلام علی الدماء السائلات و الشفاه الذابلات و العیون الباکیات البطون الجائعات الوجوه
الشاحبات السلام علی الوجوه المعفرة و الایدی المقطوعة و الرؤس المرفوعة و الاخوات البائسة
و الابدان المرضضة و الصدور المحطمة و الاضلاع المنکسرة و الابدان السلیبة العاریة و الاجساد
الناعمة البالیة السلام علی الدیار الخالیات و علی العیال الضائعات و علی الذراری المسبیات
السلام علی الغرباء الاسراء السلام علی الشهداء الشهداء السلام علی الاتقیاء الازکیاء و رحمة الله
و برکاته و بعد فقد قال الله سبحانه ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة
یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون وعدا علیه حقا فی التوریة و الانجیل و القرآن و من اوفی بعهده من الله
فاستبشروا ببیعکم الذی بایعتم به و ذلک هو الفوز العظیم بدرستیکه خدا خریدار است جانها و مالها
مؤمنین را بعوض آن دار کرامت خود را داده است پس میکشند و کشته میشوند در راه او وعده کرده
وعده بحق در توریة و انجیل و قرآن و کیست وفا کننده بعهد خود و خدا بشارت باد شما را بان معامله
و اینست رستگاری عظیم بدانکه ثمر بیع حاصل شد و مکرر بیان میشود که هر کس در مقام بندگی

بندگی ثابت قدم تر است مر جبرئیل را نزد خداوند جلیل بلند تر است و هر کس سعیش در فرمان بردن
الهی زیادتر است مقامش در پیش خدا رفیع تر و اعظم مراتب بندگی آنست که بنده از جان خود بگذرد
و در راه معبود فدا کند زیرا که عزیزترین اشیا جان شخص است که مقدم بر همه چیز است و هر چیز را بجهت آن
میخواهند و از اینجهت است که مجاهدین در راه خدا افضلند از مجاهدین در غیر راه خدا چنانکه حق
تعالی میفرماید فَضَّلَ اللّٰهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا دَرَجَاتٍ چگونه چنین نباشد حال آنکه از جان
و مال خود دست بر میدارند و این مرتبه مرتبه بلند است و امتحان عظیم است اینست که خدا میفرماید
و جان ایشان را میخرد که بعوض آن بهشت بدهد در حدیث آنحضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که آنحضرت
از پدرش از جدش امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است که فرمود که برای بهشت هشت در است
از آن داخل میشوند پیغمبران و صدیقان و در دیگر داخل میشوند شهیدان و صالحان مثل آنکه میفرماید
پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که آنحضرت فرمود لِلشَّهِيدِ سَبْعُ خِصَالٍ مِنَ اللّٰهِ أَوَّلُ قَطْرَةٍ مِنْ دَمِهِ مَغْفُورٌ
لَهُ كُلُّ ذَنْبٍ اول آنکه اول قطره که از خونش میریزد مرگناهانش آمرزیده میشود دوم آنکه چون افتاد
سرش در کنار حور العین پیدا شد سیم آنکه حامه از جامهای بهشت بر او میپوشند چهارم آنکه خازن
بهشت مبادرت میکند و هر باب میخواهد که او را بخود داخل بهشت کند پنجم آنکه ملائکه خود را
در بهشت میبینند ششم آنکه بروح او میگویند در هر جا از بهشت که میخواهی فرود آی هفتم آنکه پیغمبر
فِي رَوْحِ اللّٰهِ وَرَيْحَانِهِ وَشَهِيدٌ از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که بهشت در
کنار ابواب اغلاق بنا نمایند ایشان داخل میشوند از آن در در حالیکه شمشیرهای خود را حمایل کرده
باشند ملائکه ایشان را مرحبا میگویند و میگویند خوش آمدید و اهل محشر نظر تعجب بایشان میکنند
بآنچه خدا بایشان عطا فرموده از کرامت خود و در حدیث ابی الحسن علیه السلام روایت است
که فرمود لِلشَّهِيدِ ثَلَاثُ أَبْوَابٍ يَدْخُلُ مِنْ بَابٍ مِنْهَا سَبْعُونَ أَلْفًا لَا يُحَاسَبُونَ وَلَا يُسْأَلُونَ يعنی جهاد در بیت
از در های بهشت که خدا از آنها برای خود و برای شهید بنا کرده است داخل میشوند هفتاد هزار نفر بدون
حساب و سؤال و در حدیث ابی الحسن علیه السلام روایت است که فرمود لَا يُحَاسَبُونَ وَلَا يُسْأَلُونَ
إِلَّا مَنْ أَخَذَ الْأَمَانَةَ مِنْ أَهْلِهَا وَأَدَّاهَا إِلَى أَهْلِهَا يعنی حساب نمیکنند و سؤال نمیکنند مگر کسی که
امانت را از اهلش گرفته و بصاحبش رسانیده باشد و در حدیث است که فرمود
[illegible]
[illegible]

بجنگی بیرون رود و در هر قطره از باران که باو برسد در راه یا هر سر درد که باو برسد شهادت
از برای او در قیامت بدانکه این مقام را مقامی نیست عدیل و مرا نیست مثل او و افضل از آنست که
خدمت امام عادل یا نبی مرسل جان خود را بدون طمع دنیوی بازد و افضل مجاهدین کسانی اند که
سابقین بسوی جهاد بودند نظر بظاهر آیه شریفه لا یستوی منکم من انفق من قبل الفتح و قاتل و باجماع
امت سابقین بسوی جهاد بدریون بودند که در جنگ بدر که اول جنگ بزرگ پیغمبر صلی الله علیه و آله بود
با کفار که خود بجنگ رفتند با ایشان جنگ کردند نظر باینکه زمان ضعف اسلام بود پس کسانیکه پیشی گرفتند
بسوی اسلام و دست از مال و جان شستند اسلام و سید اهل اسلام را یاری کردند افضل از دیگران
بودند لکن ظاهر است که اهل بدر بجهت پشت جمعی پیغمبر صلی الله علیه و آله و وعده های الهی بنصرت
ایشان بر کفار مایوس از جان و مال نبودند و اگرچه بسیاری از ایشان که مهاجرین بودند در مدینه غریب
بودند لکن بسیاری که انصار بودند در بلاد خود بودند و مهاجرین چون مدینه را دار هجرت گزیدند
مدینه بمنزله خانه ایشان بود و پشت گرمی بخانه و عیال خود بودند اگر در اینها تامل کنی دانی که کسانیکه
در خدمت سید الشهداء علیه السلام شهید شدند بوجوه عدیده اولی میباشند بافضلیت زیرا که همه
ایشان در بلاد غربت بدست کفر و بیدین گرفتار بودند و با اینکه ایشان را امان میدادند و امارت
و ریاست میبخشیدند قبول نکردند و میدانستند که لابد چاره نیست بجز کشته شدن نظر بچیزهائیکه از
پیغمبر و امیر المؤمنین علیهم السلام رسیده بود و سید الشهداء علیه السلام نیز بکرات تصریح میفرمودند که همه کشته
خواهید شد تا اینها دست از یاری او کوتاه نکردند و خود را در مقابل کوه از شمشیر و نیزه و تیر انداختند
تا اینکه ساغر اجل نوشیدند اهل بدر را بعد از کشتن پیغمبر خدا و علی مرتضی و اخیار صحابه بر ایشان نماز کردند
و ایشان را بعزت دفن کردند و شهداء کربلا را کسی نبود که بر ایشان نماز کند مجاهدین در بدر بنابر روایتی
سیصد و سیزده نفر بودند و لشکر کفار هزار یا از نهصد تا هزار نفر بودند و اصحاب سید الشهداء علیه السلام
بنابر اشهر روایات هفتاد و دو نفر بودند و لشکر مخالف سی هزار نفر بودند و لشکر بدر دیدنی بیشتر سید
حق تعالی جبرئیل را با هزار ملک بیاری پیغمبر صلی الله علیه و آله فرستاد و بنابر روایتی دو هزار ملک و بروایتی پنج
هزار ملک و ایشان بر اسبهای ابلق سوار بودند و عمامهای سفید بر سر داشتند از سهل بن عمرو روایت
شده که گفت در روز بدر مردان سفید دیدم در میان آسمان و زمین که هر یک علامتی داشتند و کافران را
میکشتند و اسیر میکردند و در روایت دیگر راوی میگوید که من و پسر عمم بر سراب بدر بودیم و در روز جنگ چون
کمی لشکر حضرت رسول و بسیاری لشکر قریش را دیدیم در نظر داشتیم که چون لشکرها بر یکدیگر شدند و لشکر

ولشکر محمد صلی الله بهزیمت رو نهاد ایشان را غارت میکنیم و چنان تخمین میکردیم که لشکر کفار چون مقابل لشکر
اسلام است که ناگاه دیدم ابوی در بالای لشکر پیدا شد صداهای اسلحه بگوش ما میرسید ابوبکر
پیدا شد همین نحو ناگاه اصحاب محمد و ابو بر لشکر قریش شدند پس عمم از انحال ترسید و هلاک
شد و من بخدمت پیغمبر رفته مسلمان شدم و از صهیب روایت شده که در روز بدر دیدم دستهای
بریده شده جراحتها ظاهر شد که خون از آن جاری نشد و آنها از ضرب ملائکه بود
و ابو هریره گفت در روز بدر سر او را دیدم خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و گفتم یا رسول الله
دو سر را خود بریده ام و سیم را دیدم که مرد سفید بلند ضربت زد و این سر افتاد برداشتم و نزد
تو آوردم حضرت فرمود فلان ملک بود در وقتیکه آنحضرت فتح بدر را کرده از بدر کوچ کرد بمنزلی
که آنرا اثیل میگفتند نازل شد و نماز عصر را در آنجا او و دو رکعت نماز عصر را کرده تبسمی کرد
بعد از سلام سبب آنرا پرسیدند فرمودند که میکائیل بر من گذشت و بر بال اسبش گرد و غبار
نشسته بود و تبسم نمود گفت کافر را انعام کرده بودم پس جبرئیل گذشت بر مادیانی سوار بود
و موی پیشانی اسبش را گره زده بود غبار دیدم بر بال اسبش نشسته بود گفت یا محمد حق تعالی
در وقتیکه مرا بیاری تو فرستاد امر کرد مرا که از تو جدا نشوم تا از من راضی شوی آیا از من راضی شدی
یا نه حضرت فرمود بلی راضی شدم و ایضا عدد کفار در جنگ بدر زیاد از هزار بودند و ایشان با زده
از سیصد نفر میرسیدند و بجزع و فزع در آمده بودند تا آنکه او قات را بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله تلخ
کردند و خدا در قرآن فرموده وَإِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِأَلْفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُرْدِفِينَ
و اصحاب سید الشهداء علیه السلام با آن قلت عدد و بسیاری کفار باکی نداشتند و با یکدیگر مطایبه
و مزاح میکردند و اصحاب بدر در اول بطعه غنیمت فائده شام بیرون آمدند و وقتیکه جبرئیل خبر داد
که قافله از دست شما رفت و کفار بقصد شما میآیند ترسیدند و میگفتند که ما بقصد جنگ بیرون نیامده
و بفکر این بودند که بهانه بجوئی از این حرب خلاص شوند اما اصحاب سید الشهداء علیه السلام هر چند
شما را اذن دادم برویم و مرا بگذارید میگفتند خالی بر سر ما نیاورند که ما در دنیا بعد از تو باز نمانیم
دنیا چه میکنیم اصحاب بدر بوعده خدا و رسول میدانستند نصرت می یابند و اصحاب سید الشهداء
علیه السلام میدانستند که کشته میشوند اصحاب بدر اهل و عیال نبودند اصحاب سید الشهداء همه
بجز نفر که دو یا سه عیال و زن و فرزند داشتند و اصحاب بدر و اصحاب سید
الشهداء علیه السلام با بهای نشسته و کلوخ نشکسته شمشیر کرده اند

ابی ایلا همدانی وحذیفه بن اسید پس ندا میشود که این حواریون الحسین بن علی کجایند حواریون حسین
علیه السلام پس برمیخیزند شهدا بیکه او را یاری کردند و دست از یاریش برنداشتند تا کشته شدند و آنکه
بیکو یاری کردند فرزند پیغمبر صلی الله علیه وآله را کسی او را یاری نکرد و ایشان او را یاری کردند کسی
او را دست بی نتوانستند و ایشان دست از مال و جان و عیال برداشتند تا اینکه با لبهای تشنه و جگرهای
برشته ساغر اجل نوشیدند و خلعت شهادت پوشیدند و در خاک و خون غلطیدند فَبَاتَتْ تَطْحَنُهُمُ
عَلَى الْكُهُولِ وَالشُّبَّانِ وَبَاتَتْ عَلَى تِلْكَ الْأَجْسَامِ وَالْأَبْدَانِ هِيَ جُسُومٌ طَالَمَا أَتْعَبُوهَا فِي عِبَادَةِ
الرَّحْمَنِ وَتِلَاوَةِ الْقُرْآنِ مُلْقَاةٌ عَلَى التُّرَابِ مِنْ غَيْرِ فِرَاشٍ وَلَا مِهَادٍ وَلَا وِطَاءٍ وَلَا وِسَادٍ هَتَبَتْ عَلَيْهَا
الصِّبَاءُ وَالدَّبُورُ وَتَغَدَّتْ عَلَيْهَا الْعِقْبَانُ وَالنُّسُورُ وَوَا أَسَفَاهُ عَلَى تِلْكَ الْجُثَثِ الشَّرِيفَةِ وَالشَّمَائِلِ
اللَّطِيفَةِ وَوَا غَصَّتَاهُ عَلَى ذَبْحِ أَشْبَالِهِمْ وَسَبْيِ عِيَالِهِمْ وَنَهْبِ حِلَالِهِمْ وَقِسْمَةِ فَيْئِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ فَبَاتَتْ
كَنْتُ عَنْهُمْ فِدَاءً وَلِأَنْفُسِهِمْ وَقَاءً كَانُوا بُيُوتَ الْوَعْيِ جَمْعًا وَبَحْرَ نَدًى لِلْوَافِدِينَ وَأَقْمَارًا بِأَسْحَارِ أَقْمَارٍ
عَرَاهَا الْخَسْفُ فَاحْتَجَبَتْ عَنِ الْبَرَايَا وَلَمْ تَحْتَجِبْ عَنِ الْبَارِي هم شیرهای بیشه شجاعت و کان کرم و سخاوت
بودند و ماههای شبستان هدایت بودند که از ظلم ظالمان منخسف و بی نور شدند و از نظرها
رفتند لکن از نظر لطف الهی نرفتند دارت عَلَيْهِمْ رَحَى الْهَيْجَاءِ قَاطِبَةً حَتَّى فَوَّقَتْهُمْ خَطَّارٍ وَبَتَّارٍ
فرو گرفت ایشان را آسیاب ظلم تا ایشان را در زیر اسپای ستم و جور انداخت تا در زیر دست و پای اسپان
و جاروبان و ضرب تیغهای بران پاره پاره کرد أَفَدِي الْجُسُومَ الزَّوَاكِي لَا وِطَاءَ لَهَا تَنُوءُ عَلَيْهَا
سَوَافِي رِيحِ أَعْصَارٍ فدای اجسامی پاکیزه شوم که بر زمین افتاده بود و بادها بر آن میوزید أَصْحَتْ
دِيَارُهُمْ فِي السَّبْيِ نَازِحَةً تُحْكَى بُدُورٌ أَعْرَاهَا خَسْفُ أَضْرَارٍ تَدُورُ حَوْلَ الْحُسَيْنِ الطُّهْرِ حَاسِرَةً
كَوَالِهٍ مَا لَهَا نَوْحٌ بِتَذْكَارٍ و زنان ایشان را اسیر و برهنه کردند و از شدت الم و مصیبت بدور بدن
مطهر حسین علیه السلام میگردیدند و نوحه میکردند وَزَيْنَبُ أُخْتُهُ فِي الْبَيْنِ نَادِبَةٌ بِالْهَوْلِ مِنْ
نَيْبِ الْأَهْلِ وَالدَّارِ در میان زینب خواهرش ندا میکرد که کیست بر غریبی و بیکسی او رحم کند
قَدْ كُنْتُمْ قَبْلَ ذَا تَخْشَوْنَ صَوْلَتَهُ وَرَأْسُهُ الْآنَ أَضْحَى فَوْقَ خَطَّارٍ پیش از این صولت او و شجاعتش
میترسیدید و حال می بینم سرش را بر نیزه بلند کرده اید ذَبَحْتُمْ سَنَدِي أَحْرَقْتُمْ كَبِدِي كَسَرْتُمْ عَضُدِي
أَخَذْتُمْ نَادِي بیناه مرا ذبح کردید جگر مرا سوختید بازو مرا شکستید انس مرا خاموش کردید عَزِيزُ
قَوْمٍ دَمَاهُ الذُّلُّ بَيْنَكُمْ رَبُّ الْعِصَابَةِ بَلْ مُخْتَارُ مُخْتَارٍ این عزیز ما است که چنین او را ذلیل نموده اید
بلکه بر گزیده احمد مختار است که او را چنین خوار کرده اید لَيْتَ الْمَنِيَّةَ قَبْلَ الْيَوْمِ بِي نَزَلَتْ وَمَقْلَتِي

وَمَقْلِيٌّ عَجِبْتُ عَنْ هَنَاكَ اسْتَارِ کاش پیش از این مرده بودم و کاش کور شده بودم که چنین پرده
خود را در دیدن بند با کدام دلست که در این بلیه نمیشود و کدام دیده است که در این مصیبت اشک نمیریزد
مگر همین که این مصیبت چگونه عالم را بتزلزل در آورد و آسمان و زمین را خونبار کرد و سنگ و چوب
بجهان که هستند و وحش و طیر را بر آتش حسرت کباب کرد و ملائکه مقربین در این مصیبت عزادار شدند
و پیش از کشته شدنش عزایش کردند و بر او گریستند چنانچه در حدیث است که ملکی از ملائکه اقلا
مشتاق لقای پیغمبر صلی الله علیه و آله شد از خدا رخصت خواست که بخدمت آنحضرت برسد او را رخصت
دادند و آن ملک هرگز بزمین نیامده بود چون خواست فرود آید وحی شد بر او که اخبره بخبر آن رجلا من
امتی اسمه یزید یقتل ابن الطاهر این الطاهر خبر ده بخبر که مردی از امت من و مسمی بیزید لعنة الله
علیه میکشد فرزند طاهر را که فرزند طاهر شبیه مریم است عرض کرد خدایا من شاد بودم
بزودی پیغمبر چگونه این خبر را باو بدهم شرم میآید که دل پیغمبر تو را بدرد آورم پیغمبر کشتن فرزندش
حسین کاش بزمین نمیرفتم وحی آمد که آنچه ترا امر میکنم اطاعت کن آن ملک آمد بنزد پیغمبر صلی الله علیه و آله
با طاهر خبر کرد و گفت یا رسول الله بحق شوق زیارت تو از خدا خواستم از خدا مرا اذن داد و خبری
بمن فرمود که بتو داده باشم قلبت ربی کان حطم اجنحتی و لم ارتک بهذا الخبر کاش خدا پرهایم را شکسته
بود و این خبر را بتو نمیدادم لکن چاره از انفاذ امر خدا نیست بدانکه مردی از امت تو که مسمی باسم
یزید است خدا زیاد کند لعن او را در دنیا و عذاب او را در آخرت فرزند طاهر تو را خواهد کشت
او را بعد از او در دنیا نمیتوانند بود مگر قلیلی و خدا جزای او را خواهد داد و مخلد در جهنم
خواهد بود پس پیغمبر خدا گریست که پسر شدیدی یا رستگاری خواهند که فرزند مرا میکشند
گفت یا محمد میان دل و زبان ایشان جدائی خواهد افتاد و بر نفاق میمیرند و در آخرت عذاب دردناک
خواهد بود ایشان را و در روایت دیگر وارد شده که ملکی که موکل باران است ماذون شد که بخدمت
فرزند پیغمبر برسد چون بخدمت آنحضرت آمد آنحضرت بام سلمه فرمود که در را متوجه باش کسی داخل حجره
نشود ام سلمه متوجه در بود که حسین علیه السلام داخل شد خواست بحجره طاهره شود ام سلمه او را منع
کرد از هر طرف جست تا داخل شد و رفت بخدمت خیر البشر بوی انوهای مبارکش بالا رفت و برات
آن ملک گفت ایحبه ایا دوستش میداری فرمود بلی گفت ان امتک ستقتله زود باشد که امت تو او را
بکشند و اگر تو خواهی نمیکنم در آن کشته شدن بتو مینمایم پس دست دراز کرد چون باز آورد خاک سرخ
در دستش بود حضرت آنرا بام سلمه داد که حفظ کن ام سلمه آنرا در کیسه حریر نهاد چون بازی عود

روایت میکند که چون حسین علیه السلام متولد شد ملکی از فردوس اعلی نازل بر مهر اعظم شد و ندا کرد
در اقطار آسمانها و زمینها که یا حبابا قد لبسوا اثواب الاحزان و اظهروا النوح والانتحاب فان
فرخ محمد مذبوح مقهور ای بندگان خدا جامهای غم و اندوه بپوشید و اظهار مصیبت نمائید
نمائید که فرزند محمد صلی الله علیه و آله را ذبح میکنند و مقهور مینمایند پس امد بخدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله
و قبضه از تربت طاهره زمین کربلا را با خود داشت گفت یا حبیب الله کشته میشوند و این نه بیگناه
از اهل بیت تو و میکشند ایشان را گروهی از امت تو و تقتلون فرخک الحسین ابنک بعد ثلث
و میکشند فرزند تو حسین علیه السلام که پسر دختر طاهره تو میباشد و این تربت او پس آن حضرت
داد و گفت یا محمد این تربت را در نزد خود حفظ کن هرگاه ببینی متغیر شده و مثل خون گردیده بدانکه فرزند
حسین علیه السلام کشته شده پس فرشته از تربت طاهره را امانت بر بال خود گرفته باسمان عروج کرد ملکی
نماند مگر بر آن حضرت آن را بوئید چون جناب سالت مآب آن تربت طاهره را گرفتند بیوئیدند و گریستند
و میگفتند فاقتل الله قاتل الحسین خدا بکشد کشنده حسین را و او را بعذاب جهنم معذب فرماید پس آن را
بام سلمه داد و خبر شهادت فرزند خود را باو داد و فرمود این را بگیر و بنگر و محافظت و سپرد کن آن را بعد
از من زیرا که تغیر یافت و احمر گشت و صار دما عبیطا فعلمی ان ولدی الحسین قد قتل بارض
کربلا چون دیدی که آن سرخ شده و بخون تازه بدل شده بدانکه فرزندم حسین علیه السلام کشته شده است
در زمین کربلا چون یکسال از عمر شریف سید الشهدا علیه السلام گذشت دوازده هزار ملک بر پیغمبر
علیه السلام نازل شدند بصورتهای مختلف و نکهای ایشان سرخ بود و بدنهای ایشان کوبان با طاقت
در نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله عرض کردند ای احمد سبزک یولد الحسین مثل ما نزل بهابیل
من قابیل و ملکی نماند در آسمان مگر آنکه نازل شدند بر رسول الله و او را تعزیت میدادند بفرزند
حسین علیه السلام و خبر میدادند او را بآنچه عطا میکند بزیارت کنندگان او و گریه کنندگان بر او و آن
حضرت گریه میکرد و میگفت اللهم اخذل من خذله و اقتل من قتله و لا تمتعه بما امله فی الدنیا
و اصله حرها فی الآخرة و اری ابن عباس بنصیبین بود که از وقت ولادت صاحبش ابن جزیحت آن را کوثر
مقرر کردند و با شادت ولادتش جزیه بدنش را دادند و در وقت ولادتش تعزیه اش را گرفتند
و پیش از وقوعش لباس اندوه پوشیدند و جامه عزا و ماتم در بر کردند الله اکبر انها مصیبة
تلت عرش الرحمن شش الله اکبر چه مصیبتی بود این مصیبت که سر بر زانو سرنگون و خاک بر سر
خواهد شد الله اکبر انها رزیة الهت عن الاسلام صدر کل ای که حکم صبر بر کل

اسلام واضح کردید و ارکان اسلام را درهم شکست چنانچه شتر سینهٔ خود را بر کسی اندازد و اعضای او را
درهم شکند عَجَباً مِنَ السَّبْعِ الطَّوَافِي كَيْفَ لَمْ تَنْشَقَّ وَالْأَرَضِينَ لَمْ تَتَزَلْزَلْ أَسَفاً عَلَيْهِ وَلِلْكَوَاكِبِ
كَيْفَ لَمْ تَنْقَضَّ وَالْأَفْلَاكُ لَمْ تَتَعَطَّلْ عجب دارم که چرا آسمانها شکافته نشد و زمینها متزلزل نشد و
چرا ستارها از هم نپاشیدند و افلاک از حرکت نیفتادند قُتِلَ ابْنُ فَاطِمَةَ وَقَاتِلُكَ حَرِيمٌ بِيَدِي الْأَعَادِي
لَا كَفِيلٌ وَلَا وَلِيٌّ فرزند فاطمه را کشتند و حریمش را اسیر کردند و در دست دشمنان اند نه ایشان را
کفیلی و نه ایشان را دوستی أَبِيتُ بِالطَّفِّ الْحُسَيْنِ مُجَدَّلاً بِالرِّجَالِ عَلَى التُّرَابِ وَالْجَنْدَلِ
وَتَبِيتُ مِنْ أَمْرِ الْمَنِيَّةِ نَوْمَاً لَمْ تَخْشَ مِنْ خَوْفٍ وَلَمْ تَتَوَجَّلِ آیا بدن مقدس حسین علیه السلام بر روی
سنگ و خاک میافتد و تو ای امیر بخواب راحت میباشی بدون خوف و تشویش آیا کجا بیند مردان
دین دار باحیت که در این بلیه خروش برآورند هَلْ تَقْبَلُونَ بِأَنْ حَرَائِرَكُمْ فِي الْأَسْرِ تَسْتَعْطِفُ
مَنْ لَمْ يَقْبَلِ آیا می پسندید که سیدهٔ زنان شما را اسیر کنند و هر چه طلب مهربانی کسی بلاد ایشان
نرسد وَيُقَادُ فِي الْأَصْفَادِ مَنْ أَمَّلْتُمْ بَعْدَ ابْنِ فَاطِمَةَ ابْنَ مُوسَى آیا می پسندید که پناه شما را و امام
شما را بعد از فرزند فاطمه علیها السلام در غل و زنجیر کنند يُرْجَى وَيَأْتِي مِنْ حَرَمٍ نَحْوَ الشَّامِ عَلَى
ظُهُورِ الْإِبِلِ او را اسیر کنند با زنان و خواهرانش بر شتر سوار کرده بجانب شام ببرند و بر بدترین اسلام
برند بدانکه ابن معد که در خدمت سید الشهدا علیه السلام بودند از خواص مؤمنان بودند که با امر و نهی
از دنیا شستند در کمال شوق و ذوق جانهای خود را باختند پس مستمع باش تا بشنوی حالی از کیفیت
جان باختن بعضی از ایشان را چنانچه علمای اعلام مثل شیخ مفید و شیخ صدوق و سید بن طاوس رحمهم الله
و دیگران ذکر این واقعه نموده اند اینست که بعد از انکه در اول روز شد بعد شروع جنگ
کشته شد حر بن یزید ریاحی بود و حکایت شهادت آن باسعادت اینست که چون در احادیث از ائمه کرام
علیهم السلام وارد است که شافعان روز محشر صدای شریف را بلند کرده از برای امام حسین علیه السلام
بعضی از اولیاء الله آمده مذنب عن حرم رسول الله آیا فرزند دسته نیست که بجهت تقرب بخدا و
رسول خدا بیاکیزه بهم بمنزله کردن شر از حرم پیغمبر خدا باشد چون حر بن یزید ریاحی شنید و ابن معد
نزد پسر سعد آمد گفت تو از جنگ خواهی کرد با ابن زیاد گفت ای والله تیاً لا آلو أن أقطع رؤوساً
تطيح الأيدي بخدا قسم که جنگ خواهم کرد که اول از این باشد که سرها از بدن جدا کرده و دستها بریده
شود چون حر باسعادت این را شنید تفت در سپاه لشکر خود و لوزه بر بدنش افتاد و احوالش منقلب گردید
مهاجر بن اوس با او گفت در امر تو چه امر نموده از شجاعان کوفه میدانستم این حالت در تو می بینم حر گفت

خود را در میان بهشت و دوزخ می‌بینم و با بنجه چرا نم پس گفت نه بخدا قسم بر بهشت چیزی را اختیار
نمیکنم اگر چه مرا پاره پاره کنند بدنم را بسوزانند پس اسب را راند بسوی لشکر سید الشهدا علیه السلام
و دست بر سر گذاشت توبه میگفت اللهم الیک انبت فتب علی فقد ارعبت قلوب اولیائک
و اولاد بنت نبیک خدایا بتو برگردم انابه کردم توبه مرا قبول کن مرا عقاب مکن که ترسانیدم دلهای
اولاد خیر دلهای مقدسه اولیای ترا پس آمد بنزد آنحضرت و عرض کرد جعلت فداک منم آنکه ترا مانع
شدم از برگشتن و ترا در اینجا حبس کردم و گمان نبود که این قوم ستمکار کار را باینجا خواهند رسانید
و با تو جنگ خواهند کرد یا ابن رسول الله توبه کردم فهل لی من توبة آیا توبه مرا قبولست حضرت فرمود
بلی خدا توبه ترا قبول میکند فرود بیا عرض کرد یا ابن رسول الله وقت فرود آمدن من نیست سوار بودن
من بهتر است از پیاده گی من قاتلی تصیر النزول الجزاء آخر فرود خواهم آمد و آن وقت که کشته شوم
و در خبر بغلط ابن نما روایت کرده است که حر عرض کرد بآنحضرت که در وقتیکه پیش پای مرا بطلب تو
فرستادی چون بیرون آمدم از قصر ندائی شنیدم که کسی میگفت ابشر یا حر بالجنة بشارت باد ترا بخیر و بهشت
کردم کسی را ندیدم گفتم که بخدا اگر این بشارت نیست پس اگر من بجهت بغرزند پیغمبر میروم و آن ندا شنیدم
که ترا بشارت میکنم حضرت فرمود خدا ترا جزای خیر و اجر بدهد و در بعضی از کتب مقتل مذکور است که
حر گفت در این شب پدرم را در خواب دیدم که نزد من آمد گفت ای پسر تو در اینجا چه میکنی گفتم
رفته بودم سر راه بر امام حسین علیه السلام بگیرم پدرم فریاد برآورد و گفت وای بر تو ای پسر تو چه کار
با فرزند رسول خدا اگر میخواهی در جهنم مخلد باشی با او جنگ کن و اگر میخواهی در بهشت رسول خدا شفیع تو
باشد در بهشت هم شاهد او باشی برو و او را یاری کن و با دشمنان او جنگ مکن صبح شد من علیه از خیر
که پس عرض کرد یا ابن رسول الله حضرت دشمنان مقاتلکم و در راه و فایده جان در بازم حضرت او را آیات
داد مرکب را بجولان در آورده میگفت انی انا الحر و ما ارى الضیف اضربهم اضربهم بالسیف عن
خیر من حل بارض الخیف اضربکم و لا ارى من حیف منم حر و ضیف شما نیست شما را میزنم
بکرد نهای شما میزنم بجهت حمایت بهترین اهل زمین و بر ظلم نیست کشتن شما شما را جنگ میکنید پس
آنچه نامه زهیر بود روزگار خود را در دریای حرب انداخت و خود را بر طرف بهترین دریا انداخت
و بابن سعد میگفت اگر مرا بکشید با او نیز خود را بکشید پس در آن حال که حر بجنگ مشغول
بود و مشغول بود ضربتی بر گوش حر رسید و خون از روی او جاری شد حر گفت که حسین بن نمیر سکونی با او گفت
باز بهمان حرامزاده که در روی او میگوید که او را در دریای نیزه بر آورده پس او را بر زمین زد و

رفت چون بمیدان رسید حر بر او حمله کرد و ضربتی بر او زد که جان بمالک سپرد و انفاق جنگ کرد که
چهل نفر سوار و پیاده را کشت و در بعضی از روایات در یکی از سید الشهداء علیه السلام کرد که راضی
شد که از من حضرت فرمود نعم انت حر کما سمتک امک بلی تو حری چنانکه مادر تو حر نام کرد آخر الامر
ملعونی اسب او را پی کرد حر پیاده ماند و باز جنگ میکرد و میگفت ان تعقروني فانا ابن الحر اشجع
من ذي لبد هزبر اگر اسب مرا پی کردید پروا ندارم که من فرزند آزاد کامم و دلم قوی تر است از شیر آخر الامر
دور او را گرفتند ایوب بن مسرح و یکی دیگر از اهل کوفه شریک شده او را شهید کردند و بروایتی نیزه بر سینه
او زدند که پشت بکنارش شکافته شد فریاد زد آدرکنی یا ابن رسول الله فرمانی خود را در رکاب سید بن
طاوس ره میفرماید که وقتی که سید الشهداء علیه السلام باو رسید که خود را از رکاب حر بر انداخت حضرت فرمود
نعم انت حر کما سمتک امک انت حر فی الدنیا و الآخرة به مرحبا ای حر نیکو وفاداری کردی تو حری چنانکه
چنانکه اسمت حر میباشد در دنیا و آخرت پس فرمود لنعم الحر حر بنی ریاحین صبور عند مجلی الروع
نیکو آزاده ایست حر ریاحی که پای داری کرد در وقت جنگ نیزها و نعم الحر اذ نادی حسینا فجاد
بنفسه عند الصباح خوشا بحال حر که حسین علیه السلام را ندا داد و جان خود را در راه او در باخت
پس آنحضرت خالی از صورت آن شهید را وفا پاک میکرد و میفرمود تو حری در دنیا و آخرت و در بعضی از کتب مقتل
مذکور است که برادرش مصعب بن حر بخدمت آنحضرت آمد و نوحه کرده و بمیدان رفته کشته شد و همچنین فرزند او
و غلام او و لکن صحابی ثابت نشده و بعد از شهادت حر بریر بن خضیر همدانی پیش آمد و او مردی بود از صحابه
و بنگان و اقرا اهل قرآن و بعد از حصول رخصت و بمیدان نهاد رجز خواند و نسب خویش را بیان کرده پس ندا کرد
افرحوا بقتله المؤمنین افرحوا بقتله اولاد المهتدین افرحوا بقتله اولاد رسول رب
العالمین و ذریة الطاهرین پیش آیید ای کشندگان مؤمنان نزدیک آیید ای کشندگان اولاد بدر بین
نزدیک آیید ای کشندگان اولاد پیغمبر و ذریه او پیش آیید تا بیابید ضربت دست مرا و برسید بپاداش عمل
خود پس خود را بر آن اشرار زد و میزد و میانداخت تا سی نفر را بدوزخ اسفل فرستاد پس یزید بن معقل
مقاتله و بیرون آمد و گفت شهادت میدهم که تو از کمراهانی بریر گفت بیا تا مباهله کنیم و دعا کنیم تا آنکه
بر باطلست بدست آنکه بر حق است کشته شود و لعنت کند بر دروغگوی ما را پس حمله کردند بر یکدیگر
یزید ضربتی بر او زد و کار کر نیفتاد بریر ضربتی بر فرق زد که خودش را شکافت و تا مغز سر رسید و شکافت
و بجهنم واصل گردید در این اثنا یکی از اصحاب ابن زیاد که او را بحیر بن اوس میگفتند بر بریر حمله کرد او را شهید کرد
پس اسب را در میدان جولان داد و شعری چند خواند و در آن افتخار خود را بر قتل بریر بیان میکرد پس باد

گفتند که ای با فخر میکنی بر کشتن پدر کان نیکان و صالحان بود و پسر عم او آمد با او گفت وای بر تو
ای بچه کشته پدر را بچه رو ملاقات خواهی کرد خدا را پس ملعون پشیمان شد پس شعری چند
که در آن اظهار ندامت از کرده خود میکرد پس بعد از شهادت او وهب بن عبد الله بن حباب کلبی
رفت و مادرش و زنش همراه او بودند بعضی ذکر کرده اند که او جوان تازه داماد بود و هفده روز از
داماد بودن کذشته بود و در بعضی از روایات چنین است که او نصرانی بود و خودش و مادرش بدست
سید الشهدا علیه السلام مسلمان شده بود چون جنود اصحاب بغض شهادت برخاستند مادرش
آمده گفت قم یا بنی فانصر ابن بنت رسول الله انور دیده برخیز و یاری کن فرزند دختر پیغمبر را که وقت
بهتر از این زمان نیست گفت ای مادر یاری میکنم او را در جان باختن تقصیر نخواهم کرد و بعضی ذکر
کرده اند که وهب خواست بجهت استقلال وداع بنزد زن رود مادرش گفت بفرزند زنان ناقص
عقلند مبادا تو را کول زنند از سعادت باز مانی چون بنزد زن آمد گفت بفلانه فرزند
فاطمه علیها السلام در اینصحرا غریب و تنها مانده دلم میخواهد در مقام یاریش جانبازی کنم زن گفت
کاش منهم جان را فدای او کردمی اما میخواهم شرطی کنی که در قیامت مرا نیز باز جوئی و مرا با خود بهشت
بری وهب قبول کرد هر دو بنزد امام آمدند وهب عرض کرد رخصت تا خود را فدای تو سازم زنش
آمده عرض کرد یا ابن رسول الله این نوجوان شوهر منست من از او بهره نبردم و میخواهم در خدمت تو شرط
کند که در قیامت مرا باز طلبد و مرا با خود بهشت برد و استدعای من از شما اینست که مرا بخواهر
و اهلبیت خود بپای تا در سلک کنیزان خدمتکاران ایشان باشم تا سرا پرده عصمت دست ناکس
بدامن عفت من نرسد آنحضرت بگریه در آمد وهب گفت شرط کردم که در روز قیامت بی او بهشت
نگذارم و او را بشما سپردم که او را بحرم محترم خود بپسندید بالجمله بعد از اجازه حرب بمیدان نهاد
و میگفت ان تنکروني فانا ابن الکلبي سوف تروني و ترون ضربي و حملتي و صولتي في الحرب
ادرك ثاري بعد ثاري و ادفع الکرب امام الکرب لیس جهادي في الوغا اللعب اگر نمیشناسید
مرا بشناسید که منم فرزند کلبی و دیده باشید که بر بینید جانفشانی و ضرب دست مرا و مرا بکینهای مرا
در حرب که بیکبار از شما خون یاران خود را از اندوه را از خاطر خود خواهم برد از طلب خون ایشان و جهاد
کردن من در جنگ از بچه بازی نیست پس حمله کرد بر قوم و مقاتله کرد تا آنکه جماعتی را کشت پس برگشت بنزد
مادر و عروس آمد گفت ای مادر راضی شدی از من مادرش گفت مادر چنین خواهد تقتل بین یدي الحسین
راضی نمیشوم تا در پیش ابا عبد الله کشته و در خون آغشته شوی زن باز گفت لا تخفه في نفسك